

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قطعه‌ای از آسمان

چنگوله و چیلان

نویسنده: زینت السادات موسوی

دبیر مجموعه: احمد دهقان

ناشر: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۵۲-۲

صفحه‌آرایی و طراحی جلد: حسن ابراهیمی

نویت چاپ: اول / ۱۳۹۴ | شمارگان: ۳۰۰۰ | قیمت: ۵۰۰۰ تومان

۱) ستاد مرکزی راهیان نور / تلفن: ۸۸۳۴۶۶۶۱-۵

۲) فروشگاه صبر / خیابان انقلاب / روبروی دانشگاه تهران

پلاک ۱۲۶۶ / تلفن: ۶۶۹۵۴۱۰۸



سرشناسه موسوی، زینت‌السادات - ۱۳۵۲ - عنوان: دلم بدیدم از چنگوله و چیلان / زینت‌السادات موسوی - مشخصات نشر تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۹۴ - مشخصات ظاهری: ۱۴۲، تصدیق: ۱۳۸۱، ۲۱۸۲۱ - فهرست قطعه‌ای از آسمان: دبیر مجموعه احمد دهقان، شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۵۲-۲، ۵۰۰۰ ریال

فهرست و وضعیت فهرست نویسی
فیبا و وضعیت فهرست نویسی
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - خاطرات
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - شهیدان
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۶۷ - چنگوله
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۶۷ - چیلان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۸۸-۵۲-۲، ۵۰۰۰ ریال
رده بندی کتبی: ۱۳۹۴، ۹۵۵۰، ۸۳۲۰
رده بندی دیویتی: ۱۳۹۴، ۹۵۵۰، ۸۳۲۰
شماره کتابشناسی ملی: ۴۱۱۴۴۴۵

این کتاب با حمایت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ شده است.

قطعه‌ای
از آسمان

چگونه و
چرا

زینت السادات موسوی

مقدمه

هنگامی که در سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ شیپور نبرد حق علیه باطل در جبهه‌های جنگ به صدا در آمد، کمتر کسی گمان می‌برد که اردوگاه‌های جنگی در پشت جبهه‌ها و جای‌جای منطقه نبرد، روزی زیارتگاه و خانقاه عاشقان شود. اما بلافاصله پس از خاموشی آتش توپخانه‌ها، آن پیر و مقتدای رزمندگان، در پیامی این نوید را داد و خطاب به فرزندان برومندش چنین سخن گفت: «در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی، در میان مردم این مسأله را مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد. این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا به جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است، حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. و ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدان مان

فاصله طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.»

و هنوز گرد و غبار میادین نبرد فرو ننشسته بود که خیل عاشقان به سوی سرزمین‌های نور رهسپار شدند. این مسافران، می‌خواستند از تک‌تک آن لحظات بشنوند و جای‌جای مناطق را ببینند تا روح و جان‌شان با مردان مرد این دیار عجین شود و جرعه‌ای از پیاله عرفان ناب که از شهادت سرچشمه گرفته است، بنوشند. و به راستی که این دروازه‌های بهشت، امروزه خانقاه عاشقان شهادت است و زائرانش با بوی شهیدان قوت می‌گیرند.

مجموعه کتاب‌های «قطعه‌ای از آسمان» قصد دارد تا امر مقتدای عاشقان و ولی امر مسلمین را البیک گوید؛ آن‌جا که فرمودند: «منطقه بیت‌المقدس را نشان می‌دهید، یک مقدار بیابان است، معلوم است که نیروهایی بودند. این که شناسنامه این منطقه معلوم

باشد، معلوم بشود که این جا چه اتفاقی افتاده، چه شد که نیروهای مسلح به فکر افتادند که از این منطقه حملات خود را شروع کنند، چطور شد که این چهار مرحله یا پنج مرحله عملیات بیت المقدس پیروز شد، چه رنج‌هایی را رزمندگان در این عملیات متحمل شدند تا توانستند به پیروزی برسند، پیروزی چطور به دست آمد، این جا را باید آن کسی که می‌رود، بداند. برای هر یک از مناطق مهم شناسنامه درست کنید، یک شناسنامه منطقی، نه کتاب مفصل.»

مجموعه کتاب‌های قطعه‌ای از آسمان، شناسنامه تمام مناطق خاطره‌انگیز را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. نویسندگان این مجموعه بر آنند تا علاوه بر ذکر مشخصات و مختصات هر مکان، با یادآوری خاطرات تاریخ‌سازان آن، مشتاقان را به آن لحظات ناب رهنمون باشند. امید که بتوان قطره‌ای از عطش زائران و مخاطبان را برآورده ساخت.

ستاد مرکزی راهیان نور

سازمان هنری و ادبیات

دفاع مقدس

فصل یکم

«امروز بیستم آذرماه ۱۳۶۷ است. هوا نسبتاً سرد است. باد سردی بر روی ارتفاعات وزیدن گرفته است. من دیگر آن جوانمرد داوطلب که تحت امر نیروی ژاندارمری بود، نیستم. مدت‌هاست از آن‌جا تسویه حساب کرده‌ام و به این گروه‌های مردمی داوطلب پیوسته‌ام. هر کسی ایل و تبار خودش را جمع کرده و در برابر نیروهای زرهی بعضی‌ها صف‌آرایی کرده است. از ایل «شوهان»، عده‌ای آمده‌اند روی ارتفاعات پشمین، پایگاه زده‌اند. همه دوست و فامیل یکدیگرند. عدنان هم جزو آن‌هاست. همین «عدنان ثابوته» که آن‌قدر در گوش من خواند و گفت تا راضی‌ام کرد از ژاندارمری تسویه حساب کنم

و بیایم کنار بچه‌های ایل و تبار خودم. همین عدنانی که قبل از شروع جنگ، در منطقه شهابیه، به اتفاق چند نفر دیگر از بچه‌های ایل شوهان تا عمق شش کیلومتری خاک عراق رفت و یک گله گوسفند پانصد رأسی را از نیروهای عراقی پس گرفت و حدود سه ساعت با شرطه‌ها درگیر شد و آن‌ها را وارد خاک ایران کرد. همین عدنان که آدم عجیبی است؛ عجیب آدمی که حکایت‌ها دارد.

هوا سرد است. نیروها هر یک به کار خود مشغولند و من روی همین یال دارم به آن روبه‌رو نگاه می‌کنم. جایی که عراق آن را در اشغال کامل خود دارد. باز باید برویم به عمق مواضع بعثی‌ها. باید جاده مواصلاتی و راه‌های عبور و مرور گشتی‌های بعثی‌ها را مین‌گذاری کنیم. این کمترین کاری است که می‌توانیم بکنیم.

محل مأموریت، روستای چنگوله است؛ جایی که یادگار سال‌های کودکی و نوجوانی من در آن رقم خورد. قرار است برای انجام مأموریتی وارد روستا شویم. شب هنگام باید راه بیفتیم. وسایل را سوار قاطر‌ها می‌کنیم و به اتفاق نیروها راه می‌افتیم. عراقی‌ها، توی روستای چالاب (نام روستایی در منطقه

چنگوله، از توابع شهرستان مهران) بودند و در روز روشن، تانک‌ها و سنگرهاشان کاملاً مشخص بود. طوری باید می‌رفتیم که در دام کمین بعثی‌ها گرفتار نشویم.

در دل شب، تنها هر از گاهی صدای نفس قاطرها به گوش می‌رسید. ماه، نیمه بود و نور ضعیفی به زمین می‌تاباند. هنوز تا قرص شدن کامل ماه، خیلی مانده بود. صدای سم قاطرها که به تکه‌سنگی یا چیز محکمی برخورد می‌کرد، قدری آدم را وحشت‌زده می‌کرد. آدم وقتی قصد شناسایی و نفوذ به عمق خاک دشمن را داشته باشد، ناخودآگاه هیجان‌زده می‌شود. دست خودش هم نیست و حس و حالی است که تا آن را تجربه نکنی، نمی‌توانی درباره‌اش قضاوت صحیحی داشته باشی. نفوذ به داخل خاک دشمن، دل شیر می‌خواهد. کار هر کسی نیست.

گروه به راه افتاد. عدنان با آن چشم‌های سبز و نافذش، جلوتر از بقیه بود؛ چون چشم‌های عجیبی داشت، همانند چشم پلنگ که در دل تاریکی شب درخشیدن می‌گیرند. بینایی عجیبی داشت؛ طوری که تا کسی باهاش به شناسایی نمی‌رفت و در دل شب در کنارش نمی‌بود، باورش نمی‌شد که این آدم تا به این حد بینایی‌اش عجیب است.

گروه به ستون در دل شب به طرف روستای چنگوله در حرکت بود. هنوز سپیده سر نرده بود که وارد روستا شدیم. عدنان به همراه دو نفر دیگر از افراد، به پایگاه برگشت.

توی یکی از ساختمان‌های کناری روستا که مشرف بر بقیه روستا بود، مستقر شدیم. بارها را از روی قاطرها پایین آوردیم و به همراه گروه، از روستا بیرون آمدیم. روستای چنگوله را پشت سر گذاشتیم و روی تپه مشرف به رودخانه ایستادیم. تحرک آن چنانی و قابل مشهودی معلوم نبود.

داشتم جلوی پای خودم را نگاه می‌کردم. نارنجکی روی زمین افتاده بود که قیافه زیبا و عجیبی داشت. مثل نارنجک‌های معمولی نبود. بلند شدم و نارنجک را در دست گرفتم. قاسمی گفت: «چکار می‌کنی، سید؟!»

گفتم: «می‌خوام امتحانش کنم ببینم چه جور عمل می‌کند.»

یکی گفت: «خطرناک است، سید. جان خودت، ول کن!»
گفتم: «تترس برار! فنرش را می‌کشم و پرتش می‌کنم داخل دره.»

تا قفل ضامن نارنجک را کشیدم، سرِ گردِ آن بیرون پرید

و فوراً آن را به پايين پرت کردم. نارنجک که توی آب افتاد، منفجر شد و همه روی تپه خيز برداشتند. چند لحظه بعد، بلند شدند و به پايين نگاه کردند. ماهی بزرگی روی سطح آب آمده بود که اندازه اش به یک برهٔ سفید می رسید. بچه ها پايين دویدند. دو نفر روی تپه ماندند و بقیه شروع کردند به جمع کردن ماهی ها. هر کس کوله پشتی اش را پر از ماهی کرد.

گفتم: «برگردیم داخل روستا.»

علی مردان قاسمی گفت: «چرا؟»

گفتم: «با این ماهی، می خواهی بروی جنگ؟!»

قاسمی خندید و چیزی نگفت.^۱

■ استان ایلام با مساحتی در حدود ۱۹۰۸۶ کیلومتر مربع، یکی از استان های عشایرنشین کشور است که در غرب سلسله جبال زاگرس قرار دارد و حدود ۱/۴ در صد مساحت کل کشور را در بر می گیرد.^۲

این استان، مشتمل بر شهرستان های آبدانان، ایلام، ایوان، دره شهر، دهلران، شیروان و چرداول و مهران می باشد.

۱. گزاره های تا ابد؛ خاطرات سرهنگ پاسدار سید ماشاءالله رحیمی، محمدعلی

قاسمی، جلد اول، تهران، صریر، چاپ اول، ۱۳۸۵، صص ۳۱-۲۵

۲. استان ایلام، حسن زنده دل و دستیاران، تهران، نشر ایرانگردان، ۱۳۷۹، ص ۲۵

شهرستان دهلران با مساحت ۶/۶۷۴ کیلومتر مربع در جنوب شرقی استان ایلام قرار دارد. این شهرستان از شمال به دره شهر، از غرب به مهران، از شرق به استان خوزستان و از جنوب هم با عراق هم مرز است. چیلات از توابع دهلران است.^۱ شهرستان مهران نیز با مساحت ۴/۰۲۹ کیلومتر مربع در غرب استان ایلام قرار دارد که از شمال با شهرستان های ایلام، شیروان و چرادول و دره شهر و از سوی شرق با شهرستان دهلران و از جنوب و غرب با عراق همسایه است. چنگوله از توابع این شهرستان است.^۲

به این ترتیب، می توان گفت که چنگوله و چیلات دو منطقه کوچک در نزدیکی مرز عراق (چنگوله در شمال و چیلات در جنوب) هستند که به علت بروز جنگ تحمیلی مشهور شدند. این دو مکان، محل شهادت تعدادی از رزمندگان و محل تفحص پیکر آنان می باشد.

طبق گفته های سردار جعفر مظاهری جغرافیای منطقه چنگوله به شرح زیر است:

۱. ایلام و تمدن دیرینه آن، ایرج افشار سیستانی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲، ص ۵۲
۲. ایلام و تمدن دیرینه آن، ص ۵۴

«منطقه عمومی چنگوله در جنوب مهران و شمال دهلران واقع شده است. نقطه مرکزی این منطقه، روستای متروکه چنگوله است. این منطقه از سمت شمال به طرف جنوب دارای یک سری ارتفاعات است که در امتداد هم قرار دارند. پشت این ارتفاعات، جاده آسفالت، دو شهر طیب و بدره عراق را به هم ارتباط می‌دهد.

از سمت راست، این نقاط طبیعی در آن منطقه وجود دارد: ابتدا رودخانه سرخه و بعد از آن ارتفاع مهم چغاعسگر قرار گرفته است. سمت چپ این ارتفاع، ارتفاع و رودخانه بلیغان و در سمت چپ این رودخانه، ارتفاعی تک، به نام «عباس عظیم» واقع شده است. سپس ارتفاع دیگری به نام «کوه تونل» قرار داشته که به یال روبه‌روی آن گره‌شیر می‌گفتند. در سمت چپ کوه تونل، رودخانه چنگوله تا عمق جاده به یک پل بزرگ یازده دهنه اتصال پیدا می‌کند. در سمت چپ این رودخانه، ارتفاعات «پیزولی» و «تقی‌مرده» قرار دارند. از بین این دو ارتفاع، رودخانه فصلی دارالشلاق عبور می‌کند و در نقطه پایانی، درست سمت چپ تقی‌مرده، ارتفاع «پاسگاه زعفرانیه» قرار گرفته است.^۱

۱. ده متری چشمان کمین؛ خاطرات سردار حاج جعفر مظاهری، به کوشش محسن

البته این توصیف‌ها در مورد چنگوله قدیم است. حسین منتظری (مسئول بهداری تیپ امیرالمؤمنین (ع) در زمان جنگ)^۱ در مورد تخریب چنگوله قدیم و ساخت چنگوله جدید می‌گوید:

«در ابتدا جمعیت روستای چنگوله کم بود، ولی بعد از گذشت زمان، امکان ساخت و ساز در روستا نبود و دولت به علت هزینه زیاد، نمی‌توانست آب و برق را به روستا ببرد. از طرفی چون روستای چنگوله نزدیک مرز بود، امکان گسترش آن وجود نداشت. بنابر این، به دلایل امنیتی و امکاناتی، این روستا حذف شد و مردم در نزدیکی دشت چالاب، با کمک

صیفی‌کار، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۶، ص ۳۳۸
 ۱. قرارگاه امیرالمؤمنین (ع) در ۲۵ کیلومتری شهر ایلام و در منطقه معروف به «بانروشان» میان یک سلسله ارتفاعات دیواره مانند و نفوذناپذیر قرار گرفته است. در سال ۱۳۶۰ این قرارگاه برای سازماندهی و اعزام نیرو به محورهای عملیاتی میمک، مهران و چنگوله ایجاد شد و در سال ۱۳۶۱ مرکز فرماندهی محورهای عملیاتی استان ایلام شد و در اواخر سال ۱۳۶۱ با تشکیل رسمی تیپ ۱۱۴ امیرالمؤمنین (ع)، این مکان به عنوان مقر اصلی این یگان در مدخل تنگه نیاز برگزیده شد. در اواخر سال ۱۳۶۵، این قرارگاه در هدایت عملیات آزادسازی مناطق حومه آن نقش مهمی ایفا کرد و تا پایان جنگ همچنان فعال بود. بنگرید به :

امکانات دولتی مستقر شدند که از رودخانه چنگوله شروع می‌شود و تا دشت عراق ادامه دارد.^۱

بنابر این، روستای چنگوله که در زمان جنگ تحمیلی به مقر نیروهای نظامی تبدیل شده بود، در طول جنگ تخریب شد و روستای چنگوله جدید در حدود ۵ کیلومتر بالاتر از چنگوله قدیم، در جاده مواصلاتی مهران - دهلران ساخته شد.^۲ شهرک چنگوله جدید، نسبت به روستای چنگوله قدیم، از لحاظ امکانات و وسعت و آبادانی قابل قیاس نیست.^۳

محمد کریم لطیفی در مورد چیلات نیز می‌گوید: «چیلات نام منطقه مرزی است که در زمان جنگ تحمیلی تبدیل به یک منطقه غیرقابل سکونت شده بود. این منطقه از نصریان شروع شده و تا امامزاده ابراهیم قتال ادامه دارد.»^۴

حسین منتظری نیز در مورد چیلات گفته است: «چیلات یا چلات، به علت تپه ماهور بودن منطقه، قابلیت ایجاد روستا

۱. مصاحبه نویسنده با حسین منتظری، در تاریخ ۱۳۹۴/۶/۱۸

۲. بنابر گفته رزمنده محمد کریم لطفی که در عملیات والفجر ۵ در چنگوله در کنار نیروهای تیپ امیرالمؤمنین (ع) و نبی اکرم (ص) و انصارالحسین همدان حضور داشت.

۳. مصاحبه نویسنده با حسین منتظری

۴. مصاحبه نویسنده با محمد کریم لطفی، در تاریخ ۱۳۹۴/۶/۱۷

و بنا و سکونت را نداشته و به احتمال قریب به یقین نزدیک به ۵۰ تپه در این منطقه قرار دارد.»

چیلان منطقه‌ای مرزی در ۴۰ کیلومتری جنوب غرب شهر دهلران است. در این منطقه، پاسگاهی نیز وجود داشت که در ۵ کیلومتر صفر مرزی واقع شده بود. از اوایل سال ۱۳۵۹ تا خرداد همان سال، دولت عراق بسیاری از ایرانیان مقیم عراق را از طریق پاسگاه چیلان اخراج کرد. نیروهای ژاندارمری چیلان، اخراج‌شدگان را در پاسگاه چیلان جمع‌آوری می‌کردند و نیروهای سپاه نیز آن‌ها را به فرمانداری دهلران تحویل می‌دادند.^۱

در تاریخ ششم خرداد ۱۳۵۹، عراقی‌ها در ادامه تنش‌های مرزی با مرزداران ایران، در اقدامی فرمانده پاسگاه چیلان به نام ستوان یکم ناصر پشته‌کش و ۳ نفر از درجه‌داران همراه وی، به نام‌های رستم چراغی، یارحسین محمودی و نورعلی احمدی را اسیر کردند.

آزاده نورعلی احمدی از اهالی دهلران، درباره جزئیات این

۱. دهلران در آیینۀ هشت سال دفاع مقدس، مراد مرادی مقدم و قاسم نظری، ایلام، انتشارات برگ آذین، چاپ اول، ۱۳۹۰، ص ۷۳

رخداد چنین می‌گوید: «از آغاز سال ۵۹ در پاسگاه چیلات مأموریت داشتیم ایرانی‌های مقیم عراق را که توسط صدام از کشور عراق اخراج می‌شدند و در محلی، در نزدیکی پاسگاه ایران پیاده می‌کردند، تحویل بگیریم و به فرمانداری دهلران منتقل کنیم. تا خردادماه، به طور عادی به این کار ادامه دادیم تا این‌که در ششم خردادماه، ساعت ۹ صبح یارحسین محمودی که از سرِ پست برمی‌گشت، اطلاع داد که عراقی‌ها در محل همیشگی، پرچم سفیدی به نشانهٔ تحویل ایرانی‌های اخراج شده، تکان می‌دهند. از این رو، من و ناصر پشته‌کش فرمانده پاسگاه، به همراه رستم چراغی و یارحسین محمودی بلافاصله سوار بر خودروی نظامی از نوع گاز ۶۶ روسی شدیم و به طرف محل قرار حرکت کردیم.

در محل، با تعدادی افراد شخصی، به همراه یک پیرمرد و یک پیرزن و یک دختر و چند نفر نیروی ارتش عراق مواجه شدیم. همچنین چند ماشین بزرگ نظامی پر از سرباز نیز توقف کرده بود که البته ما متوجه سربازان داخل آن‌ها نشدیم. فرماندهٔ نظامی عراقی، به خاطر سابقهٔ تحویل ایرانی‌های مقیم

عراق، با پشته کش آشنا شده بود. از این رو، هر دو دوستانه به هم دست دادند و قدم‌زنان مشغول گفتگو شدند.

آن دو مسافتی از ما فاصله گرفتند. ما هم وسایل معاودین عراقی را انداختیم بالای ماشین که آن‌ها را سوار کنیم. یک مرتبه افسر عراقی دستور داد که ما را دستگیر کنند. در این حین، متوجه شدیم که همه آن‌هایی که لباس شخصی پوشیده بودند و ما می‌خواستیم به عنوان رانده شده از عراقی‌ها تحویل بگیریم، نظامی هستند و این یک تله بود که ما را اسیر کنند.

بدین ترتیب بود که اسیر شدیم. هر چند من و یار حسین محمودی مقاومت کردیم، اما چون سلاح مناسبی نداشتیم، کاری از پیش نبردیم و همین امر موجب شد که هر دو مجروح شویم. ابتدا ما را به پاسگاه چیلان عراق و سپس به شهر کوت بردند و پس از چهار ساعت، به پادگان الرشید انتقال دادند. استوار دوم پشته کش فرمانده پاسگاه چیلان، در زمان دستگیری ۴۵ سال داشت. وی پس از ۸ سال اسارت، به علت شکنجه‌های دوران اسارت که منجر به خون‌ریزی داخلی شده بود، به شهادت رسید. در سال ۱۳۶۸، پیکر آن شهید از طریق صلیب سرخ به خانواده‌اش تحویل داده شد. یار حسین

محمودی نیز به دليل كهولت سن و بيماری كليوی، طبق قوانين بين‌المللی، يك سال قبل از آتش‌بس آزاد شد.^۱ به دنبال اسارت نيروهای پاسگاه چيلات، ۶۰ نفر از لشكر ۱۶ قزوین با دو قبضه توپ ۱۵۵ و يك دستگاه نفربر زرهی در اين پاسگاه مستقر شدند.

هر دو منطقه چنگوله و چيلات، مناطقی نفت‌خيز هستند كه شركت بزرگ نفتی ايران به نام آزادگان، زیر نظر وزارت نفت در آن‌جا فعاليت می‌کند.^۲ میادین نفتی آذر و چنگوله شهرستان مرزی مهران، در جنوب باختری استان ایلام قرار دارند.^۳

برای مناطق چنگوله و چيلات نمی‌توان پیشینه تاریخی خاصی را مطرح کرد. اين مناطق بعد از حمله عراق به ايران، به علت موقعيت خاص جغرافیایی و استراتژیکی، یعنی قرار گرفتن در نزدیکی مرز عراق و تبدیل شدن به منطقه جنگی، حائز اهمیت شدند. اما براساس گزارش‌های نژادشناسان، مردم

۱. دهلران در آيينه هشت سال دفاع مقدس، صص ۵۹-۶۱

۲. مصاحبه نویسنده با حسين منتظری

۳. <http://www.mehrnews.com>

تمام اين مناطق آريايي نژاد و از نژاد كُرد و لر و لك هستند و علي رغم اختلاط با نژاد عرب و ترك و تاتار، همچنان سيماي قديم نژاد ايراني را حفظ كرده اند.

زبان مردم چنگوله و چيلات از گويش هاي كردي، لري، لكي و عرب تشكيل شده است و لغات و اصطلاحاتي در بين آن ها رايج است كه ريشه در زبان هاي باستاني ايران چون اوستايي و پهلوي دارد.

ايل هاي مختلفي مانند شوهان، كرد، خزل، اركوازي، ايوان، كلهر، ميشخاص، علي شيروان، دوستان، هند ميني، عشايير هليلان و زردلان و عشايير عرب و طايفه صيفي و طايفه ملخطاوي ساكن استان ايلام هستند كه از ميان آن ها، چنگوله از جمله مناطقي است كه قلمرو ايل ملكشاهي محسوب مي شود و همچنين محل عبور ايل شوهان است. عشايير ايل شوهان كه مقر اصلي شان روستاي شوهان است، در مسير حركت خود براي ييلاق (سردسير) و قشلاق (گرمسير)، از ميدان زيتون، چالاب و چنگوله تا حدود مرز عراق پيش مي روند و دوباره در بازگشت، از پنجه عبور كرده و در ارتفاعات كبير كوه ساكن مي شوند.^۱

۱. ايلام و تمدن ديرينه آن، صص ۴۰۲ - ۳۷۱

تنوع آب و هوایی و نزولات آسمانی فراوان و چشمه‌ها، رودخانه‌ها و آبشارهای متعدد در طبیعت بکر و ناشناخته و شکارگاه‌های زیبا و جنگل‌های انبوه، با درختان بلوط و کوه‌های سر به آسمان افراشته، زیبایی شگرف و جاذبه‌های بسیاری به این مناطق بخشیده است.

کوه‌های زیبا و مرتفعی که از شمال ایلام تا مهران و سپس تا جلگه خوزستان ادامه یافته، موقعیت ویژه‌ای برای دفاع در برابر هجوم بیگانگان به این استان داده است. کوه اناران در شمال غربی دهلران، از دره رود چنگوله شروع می‌شود و جاده دهلران - مهران به موازات دامنه‌های جنوبی آن قرار دارد.^۱

رودخانه چنگوله از رودخانه‌های مهم ایلام محسوب می‌شود، که از آب بیوره در ۴۰ کیلومتری جنوب شرقی ایلام سرچشمه می‌گیرد و از به هم پیوستن دو رودخانه تنگ خشول و تنگ کورتو که در ۵۳ کیلومتری شهر مهران واقع شده، از شمال شرقی به جنوب غربی جاری است. سپس جریان‌های دیگری به نام‌های آب کنات، تاتسمورت و فرآورد به آن می‌پیوندند. در ادامه، رودخانه چنگوله در محلی به

۱. ایلام و تمدن دیرینه آن، صص ۴۹ - ۴۳

نام دواب، در مسیری پهن به سوی مرز جاری می‌شود. این رودخانه بعد از عبور از شمال غربی دهلران، وارد خاک عراق شده و به دجله می‌ریزد.

آب رودخانه چنگوله شور است و علت آن وجود نمک و گوگرد در آن است.^۱ طول این رودخانه تا مرز ایران و عراق ۸۴ کیلومتر است و زمین‌های منطقه چنگوله و ملکشاهی را مشروب می‌کند. عرض آن از ۴/۵ تا ۱۱۶ متر و عمق آب از ۲۵ سانتیمتر تا ۲/۵ متر در فصول مختلف متغیر است.^۲

به لحاظ کشاورزی، چنگوله و چیلان در بزرگ‌ترین و وسیع‌ترین دشت‌های استان ایلام، یعنی در دهلران و مهران قرار دارند که به علت داشتن خاک مرغوب و مناسب برای کشاورزی، دارای اهمیت اقتصادی هستند.^۳

منطقه‌ای که چیلان و چنگوله در آن قرار دارند، به دلیل دارا بودن مناطق کوهستانی و جنگلی و به سبب استفاده از جلگه‌های وسیع و برخورداری از رودخانه‌های متعدد (مانند

۱. ایلام و تمدن دیرینه آن، صص ۵۸-۵۴ و نیز استان ایلام، ص ۴۸

۲. مقدمه‌ای بر جغرافیای نظامی ایلام، جلد اول، سیدیچی صفوی، تهران، سازمان

جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۸، ص ۱۳۶

۳. تاریخ دفاع مقدس در استان ایلام، محمد صحرایی، تهران، فاتحان، ۱۳۸۹، ص ۴۵

رودخانه چنگوله)، از نظر فراورده‌های دامی و زراعی دارای موقعیت مناسبی می‌باشند و فعالیت اصلی ایلات و روستاها را دامداری تشکیل می‌دهد. علاوه بر این، عشایر از فعالیت‌های کشاورزی غافل نبوده و به کشت محصولات زراعی چون گندم و جو و ذرت نیز می‌پردازند. زنان عشایر دستی در بافت گلیم و قالی و جاجیم نیز دارند.^۱

۱. ایلام و تمدن دیرینه آن، صص ۳۷۶ - ۳۷۱

۲ فصل دوم

در سال‌های آغازین انقلاب اسلامی، دولت عراق چنین تصور می‌کرد که حکومت نوپای ایران، ضعیف و شکننده شده است و زمان مناسبی برای نقض قرارداد مرزی بین دو کشور - یعنی قرارداد سال ۱۹۷۵ الجزایر (مصادف با ۱۳۵۳ ه.ش) - است. عراق با این تحلیل، در روز ۱۳ فروردین ۱۳۵۸ یعنی به فاصله کمتر از دو ماه پس از فروپاشی حکومت پهلوی و درست یک روز بعد از استقرار رسمی نظام جمهوری اسلامی ایران، با هلی‌کوپتر به گمرگ بهرام‌آباد در غرب تهران تجاوز کرد و به مرور زمان، دامنه تحرکات خود را در مناطق مرزی از جمله ایلام، گسترش داد.^۱

۱. اطلس راهنما ۳؛ ایلام در جنگ، امیر رزاق‌زاده، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۸۰، ص ۲۹

تجاوزات مرزی عراق در ماه‌های خرداد و تیر ۱۳۵۹ به‌خصوص در منطقه میمک و پاسگاه‌های منطقه مرزی مهران و دهلران و خطوط انتقال نفت افزایش یافت.

در روز ۲۶ شهریور ۱۳۵۹ صدام حسین در جمع نمایندگان مجمع ملی عراق حاضر شد و قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را ملغی اعلام کرد. رژیم عراق در ۳۱ شهریور ماه ۱۳۵۹، حمله سراسری خود به خاک جمهوری اسلامی را آغاز کرد و طرح ویژه عملیات تهاجمی خود به ایران را یوم‌الرعد به معنای روز تندرنامید.^۱

دولت عراق برای اجرای نقشه خود، در محور ایلام، اقدامات خود را در سه محور متمرکز کرد:

الف. در محور اول، در فکر توسعه موقعیت در شرق و شمال محور صالح‌آباد - میمک بود.

ب. در محور دوم، قصد تضمین موفقیت در تصرف شمال خوزستان از طریق محور دهلران - موسیان - فکه را داشت که با تهاجم در این محور، شهر و روستاهای دهلران، موسیان،

۱. تاریخ بیست ساله پاسداری از انقلاب اسلامی در غرب کشور، مصطفی ایزدی، جواد استکی و مسعود یاران، تهران، دانشگاه امام حسین، مرکز مطالعات و تحقیقات توسعه امنیت پایدار، ۱۳۸۷، صص ۸۰-۷۹

فکه، چیلان و مناطق دشت عباس، عین خوش، پیچ‌انگیزه، چم‌سری، ربوط و امامزاده عباس به همراه پادگان مهم نظامی عین خوش، مناطق نفتی بیات و پاسگاه‌های مرزی و رودخانه‌های دویرج و سیمره و جاده‌های مهران - دهلران و دزفول - دهلران اشغال می‌شد و امکان پیشروی به سوی دزفول فراهم می‌گردید.

ج. در محور سوم، هدف، تسلط بر جاده مهم نظامی مهران - دهلران و قطع ارتباط جبهه‌های شمالی و جنوبی استان با تصرف محور مهران بود.^۱

ارتش عراق در تهاجم گسترده برای دستیابی به اهداف خود در سه محور فوق، مسؤولیت و فرماندهی جبهه میانی جنگ را به سپاه دوم خود سپرد.^۲ لشکر^۳ پیاده کوهستانی ارتش عراق نیز برای تصرف مهران، هجوم خود را در ۳ محور

۱. اطلس راهنما ۳؛ ایلام در جنگ، ص ۳۶

۲. این سپاه از سه لشکر پیاده کوهستانی و دو لشکر زرهی تشکیل شده بود. لشکر پیاده کوهستانی و یک تیپ زرهی، مأموریت هجوم و اشغال محورهای عملیاتی شهرستان مهران را بر عهده داشتند. بنگرید به: اطلس مهران در جنگ، امیرحسین کیهان‌پناه، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران، چاپ اول، ۱۳۹۰، ص ۳۴

اصلی (دوراجی - تنگه کنجان چم، بهرام آباد - مهران، آب زیادی - جاده دهلران) و یک محور فرعی (پاسگاه سیاه - جنگوله) آغاز کرد.

روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، مهران همچون روزهای قبل، هدف گلوله باران ارتش عراق قرار گرفته بود. از ساعت ۴ بامداد یکم مهر ۱۳۵۹، با اجرای آتش سنگین توپ‌ها، زمینه هجوم یگان‌های زمینی عراق فراهم شد و با روشن شدن هوا، نیروهای عراقی عملیات خود را برای تصرف مهران از چهار محور شروع کردند که در محور جنگوله، نیروهای دشمن با شکستن مقاومت گروهی اندک از رزمندگان ارتش و ژاندارمری که در مواضع پیرامونی پاسگاه سیاه مستقر بودند، به منطقه جنگوله رسیدند و با قطع جاده مهران - دهلران، زمینه پیشروی سپاه سوم عراق را در بخش جنوبی استان ایلام و شمال استان خوزستان فراهم کردند.

در این وضعیت، با توجه به کمبود نیرو و امکانات، تاکتیک رزمندگان، مقاومت به صورت موضعی و پراکنده بود.^۱ فرماندهی منطقه در جبهه خودی، به تیپ ۸۴ خرم‌آباد

۱. اطلس مهران در جنگ، ص ۳۶

سپرده شده بود که مقر آن در شرق مهران و ملکشاهی بود. این تیپ که مسؤولیت شهرهای مهران و دهلران و توابع آنها از جمله چنگوله و چیلان را برعهده داشت، فرماندهی مهران را به گردان ۱۸۲ سپرد. نیروهای ژاندارمری و سپاه هم در کنار گردان ۱۸۲ قرار گرفتند و نیروهای محلی و عشایر نیز به آنها پیوستند. به مرور نیروهایی نیز از لشکر شهرهای قزوین و آذربایجان و خرم‌آباد در منطقه استقرار یافتند.^۱

پس از پیشروی یگان‌های عراقی در ۳ محور اصلی، شرق مهران به طور کلی در محاصره قرار گرفت و در روز دوم مهر، پس از جنگی تن به تن و به شهادت رسیدن عده‌ای از مدافعان، شهر اشغال شد.^۲ غیر از شهر مهران، مناطق رضاآباد، محسن‌آباد، بهرام‌آباد، آب‌زیادی و ارتفاعات زیل و... نیز اشغال شد و جاده مهران - دهلران به تصرف دشمن در آمد. ارتش بعثی پس از تصرف نقاط مذکور در محور مهران، داخل چالاب و چنگوله شد.

روز چهارم مهر ۱۳۵۹ یعنی در پنجمین روز جنگ تحمیلی،

۱. تاریخ دفاع مقدس در استان ایلام، صص ۱۲۶ - ۱۱۵.

۲. اطلس مهران در جنگ، ص ۳۶.

دهلران زیر آتش سنگین دشمن بود و جاده‌های مواصلاتی شهر توسط ارتش عراق بسته شد. با اعلام حرکت پنجاه تانک بعثی به سوی دهلران، مردم دهلران و روستاها و توابع آن و از جمله چیلات، به تخلیه شهر روی آوردند و دسته‌دسته از شهر خارج شدند و به طرف ارتفاعات حرکت کردند. مردم بومی و عشایر با استقرار در اطراف شهر، سلاح‌های قدیمی خود را در دست گرفته و آماده جنگ تن به تن شدند. ولی علی‌رغم مقاومت این افراد، در کنار دیگر رزمندگان، نتوانستند از اشغال شهر جلوگیری کنند.^۱

بدین ترتیب، عراق در استان ایلام، مناطقی نظیر مهران، جنگوله، چیلات، دهلران، موسیان، فکه و حوزه نفتی بیات را اشغال کرد؛ موقعیت خود را در منطقه میمک توسعه داد و جاده مهم ایلام - مهران - دهلران قطع گردید. بسیاری از مردم این استان آواره شدند و تلاش برای آزادی سرزمین‌های اشغالی آغاز گردید.^۲

چنان که پیشتر گفته شد، در مناطق جنگوله و چیلات،

۱. دهلران، گروه نویسندگان، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس،

چاپ اول، ۱۳۸۵، صص ۱۹ - ۱۸

۲. اطلس راهنما ۳؛ ایلام در جنگ، ص ۱۴

ساکنان عمده‌ای وجود نداشتند، اما همین مردم جنگ‌زده، پس از رساندن زنان و کودکان و افراد ناتوان و سالمند به مناطق امن، دوباره به سرزمین‌شان بازگشتند تا در کنار رزمندگان، برای دفاع از خانه و کاشانه خود بجنگند.^۱ در همان روزهای اول، دشمن با تصرف منطقه چنگوله و عبور از آن، زمینه را برای پیشروی سپاه خود در جنوب استان ایلام فراهم آورده بود. مردم ساکن چنگوله، علی‌رغم ضعف تجهیزات و نیروهایشان، با مقاومت در برابر ارتش عراق، مانع تشکیل خط پدافندی دائمی ارتش عراق در این مناطق شدند.^۲

نقش افراد بومی، در این میان قابل توجه بود. آن‌ها به عنوان نیروهای بلدچی و آشنا به منطقه، فعالیت می‌کردند. این افراد که بعدها به بسیج و سپاه پاسداران پیوستند، در جنگ‌های چریکی و نامنظم علیه دشمن، عملیات ایزدایی انجام می‌دادند؛ به طوری که بعدها و در شش ماه اول جنگ تحمیلی، عشایر و ایلات محلی، خود هزینه‌های جنگ را تأمین می‌کردند و با همان تجهیزات ابتدایی و حمل تجهیزات و تدارکات با چهارپاهای خود، به رزمندگان یاری می‌رساندند.

۱. تاریخ دفاع مقدس در استان ایلام، صص ۱۰۹-۱۰۶

۲. تاریخ دفاع مقدس در استان ایلام، صص ۱۲۶-۱۱۵

۳ فصل سوم

در ابتدای جنگ تحمیلی، بیشتر فعالیت ایران در جبهه‌های جنگ، پدافندی بود؛ ولی پس از گذشت چند ماه، نیروهای خودی جنگ را از حالت دفاعی و پدافندی به حالت آفندی و حمله تغییر دادند و شروع به طرح‌ریزی عملیات (ایزایی، محدود، نیمه‌گسترده و گسترده) کردند.

از آغاز جنگ تا اتمام آن، در مجموع، حدود ۵۰ عملیات در استان ایلام، در منطقه مهران و دهلران طراحی و اجرا شد که در این میان، ۲۸ عملیات ایزایی بود و بخشی از آن‌ها در مناطق چیلان و چنگوله به اجرا درآمد.^۱

۱. عملیات‌های ایزایی به عملیات‌هایی گفته می‌شود که در جهت فریب دشمن و غافل کردن او از عملیات اصلی است. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به: تاریخ دفاع مقدس در استان ایلام، صص ۱۳۳ - ۱۳۱

در یادداشت‌های فرمانده شهید لشکر ۱۱ امیرالمؤمنین (ع) شهید مرتضی سادهمیری، درباره آن دوران و شناسایی از عمق مواضع دشمن برای اجرای عملیات آمده است:

«در اولین روز گشت، با سه نفر از برادران برای شناسایی پل سه‌دهنه بر روی جاده آسفالت بدره - باقسای (بگسایه) عراق که در پایین منطقه آزاد خان کشته چنگوله قرار دارد، به راه افتادیم.

با نزدیک شدن به نیروهای دشمن در منطقه هموار، به کانال‌ها و سنگرهای نگهبانی و کمین برخوردیم که خاک آن‌ها را به جایی دیگر منتقل کرده بودند. در پشت بوته‌ای توقف کردیم و سنگرها را زیر نظر داشتیم که ناگهان نگهبانی از داخل سنگر بلند شد و به طرف سنگرهای استراحت حرکت کرد. برادر جهانگیر مؤمنی، یکی از همراهان که واقعاً از دلاوران جبهه و جنگ است و از روحیه خوبی برخوردار بود، گفت: «برادر سادهمیری، امکان دارد ما را دیده باشد.»

گفتم: «تاراحت نباش. ما هم اسلحه و فشنگ داریم. اگر لازم باشد، درگیر می‌شویم تا بچه‌های خودمان برای کمک برسند.»

نگهبان برگشت و سر جایش نشست. ما مطمئن شدیم که کسی ما را ندیده است. دو نفر از برادران به نام‌های شوهانی و ملکی را به عنوان تأمین جا گذاشتم و حرکت خود را به طرف پل ادامه دادیم. نرسیده به پل، متوجه یک ایفا پر از نیروهای عراقی روی جاده شدیم که به سمت پل در حرکت بود. کار از حرکت آهسته گذشته بود. به صورت خمیده، اما به دو، خود را به پل رساندیم و هر کدام در یک دهنه آن مستقر شدیم. ولی از آن جا که خدا آنان را کور کرده بود، از روی پل رد شدند و ما را ندیدند.

کسانی که در چنگوله کار کرده‌اند، می‌دانند فصل تابستان هوا چقدر گرم است. این مسأله باعث شده بود نیروهای عراقی که در سنگرهای استراحت خطوط دفاعی خود در پشت جاده آسفالت بودند، به خواب رفته، به جز نگهبان که سر پست بود، ترددی در منطقه وجود نداشت. به طرف سنگرهای استراحت‌شان رفتیم. متوجه تعدادی لباس شسته شدیم که روی طناب، برای خشک شدن، آویزان کرده بودند. لباس‌ها را جمع کردیم و سیم ارتباطی تلفن سنگرهایشان را بریدیم و برگشتیم!

اوایل کارمان بود و به مسائل شناسایی آشنایی زیادی نداشتیم. متوجه نبودیم که منطقه قابل عملیات را برای مراحل بعد، نباید لو داد.^۱

از جمله نخستین عملیات ایزایی می‌توان به عملیاتی اشاره کرد که در ۱۷ مهر ۱۳۵۹ در جنوب غربی دهلران، در منطقه چیلان و در نزدیکی پاسگاه چیلان به اجرا درآمد. فرماندهی این عملیات را سپاه برعهده داشت و ضرباتی به دشمن وارد آمد. ولی در نهایت نیروهای خودی نتوانستند مانع سقوط دهلران شوند و ۲۵ مهر ۱۳۵۹، دهلران به اشغال کامل بعثی‌ها درآمد.^۲

نیروهای خودی در ۱۸ آذر ۱۳۵۹ نیز مواضع ارتش عراق در چیلان را مورد حمله قرار دادند و تعدادی از سنگرها و مواضع بعثی‌ها را منهدم کردند و عده‌ای از آنان را به هلاکت رساندند^۳ ولی این عملیات‌های ایزایی در طول جنگ نمی‌توانست مانع حمله ارتش عراق به دهلران و مناطق حومه آن و از حمله چیلان شود.

۱. هلتی؛ یادداشت‌های فرمانده شهید لشکر ۱۱ امیرالمؤمنین (ع) شهید مرتضی ساده میری، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲، صص ۱۰-۹.

۲. دهلران، ص ۲۴

۳. دهلران در آیینۀ هشت سال دفاع مقدس، ص ۱۴۱

ارتش بعثی با گلوله باران این مناطق، مردم منطقه را تهدید می کرد؛ اما مردم چیلات در روستاهای دورتر مانده بودند و به رزمندگان روحیه می دادند. آنان به تهیه آب و آذوقه برای آنها می پرداختند و مهم تر این که مردان آنها که در منطقه جنگی باقی مانده بودند، اخبار و اطلاعات مربوط به مرزها را به اطلاع می رساندند.

نمونه هایی از این همکاری مستقیم و نزدیک را می توان در بین عشایر و مرزداران و مردم روستاهای بیشه دراز و نیزار و چیلات دید که حتی با در اختیار گذاشتن قاطر و اسب، در حمل مهمات و آذوقه رزمندگان و راهنمایی آنان در مسیرهای امن که فقط به علت بومی بودن، خود از آن اطلاع داشتند، به آنها یاری می رساندند.

در فروردین ۱۳۶۰، درگیری هایی در مناطق جنگی چیلات، عین خوش و دشت عباس، بین نیروهای ایرانی و ارتش عراق رخ داد. از اتفاقات مهم در این درگیری ها، بازپس گیری پاسگاه چیلات در روز هجدهم فروردین ۱۳۶۰ توسط نیروهای سپاه پاسداران و طی یک عملیات چریکی بود.

اوایل خرداد ۱۳۶۰، تعدادی از نیروهای اطلاعات عملیات

سپاه، اقدام به شناسایی مواضع نیروهای عراقی در منطقهٔ چیلات کردند و زمینه را برای انجام یک عملیات چریکی موفق فراهم آوردند. نزدیک به ۲۵ نفر از نیروهای سپاه برای انجام عملیات چریکی در منطقهٔ چیلات داوطلب شدند.

در صبح روز هشتم خرداد ۱۳۶۰، نیروها برای انجام عملیات به فرماندهی «رحیم ملکی» وارد منطقهٔ چیلات شدند، اما وقتی آن‌ها دهلران را ترک کردند، نیروهای عراقی از دو محور بیات و موسیان به محاصره و اشغال دهلران پرداختند. «محمد هواسی یکی از نیروهای سپاه این خبر را با موتور به نیروهای اعزامی چیلات می‌رساند و از آن‌ها می‌خواهد که به شهر برگردند و با نیروهای عراقی مقابله کنند. چرا که مقر سپاه دهلران به محاصره در آمده بود. نیروهای اعزامی نیز برگشته و از طریق روستای حاضرمیل در منطقهٔ شوراب، در شمال غرب دهلران مستقر می‌شوند و با خمپاره و توپ ۱۰۶ نیروهای عراقی را زیر آتش می‌گیرند. نیروهای مستقر در شهر هم که تعداد اندکی بودند، به مقابله با نیروهای عراقی می‌پردازند و تا ساعت ۴ بعدازظهر، جنگ و گریز خانه به خانه ادامه دارد.

در نهایت دو تن از بهیاران سپاه که سرسختانه با نیروهای عراقی جنگیده بودند، شهید شده و عراقی‌ها پیکر آن‌ها را به تانک بستند و روی زمین کشیدند. همچنین دو تن از پاسداران سپاه به نام‌های منوچهر آبسالان و محمد دوستعلی را به اسارت در آوردند.

عراقی‌ها مقر سپاه را به آتش کشیدند و تجهیزات آن را غارت کردند. نیروهای سپاه دهلران نیز با خمپاره، چندین نفر از نیروهای عراقی را کشتند. هنگامی که عراقی‌ها به طرف بیات و موسیان در عصر همین روز عقب‌نشینی کردند، تعدادی از کشته‌های خود را در نزدیکی تپهٔ عقرب جا گذاشتند. یکی از آن‌ها در حالی که سماوری از خانه‌های مردم دهلران را به همراه داشت، کشته شده بود. همچنین یکی از نیروهای عراقی به اسارت سپاه در آمد.^۱

در ۲۵ دی ۱۳۶۰، سپاه در منطقهٔ سه‌گلال - چیلات عملیاتی به اجرا در آورد که طی آن تلفاتی بر دشمن وارد آمد و در ادامه در دوم بهمن نیز در منطقهٔ ابراهیم قتال تا پاسگاه چیلات، عملیات ایزایی دیگری طراحی و اجرا شد که هدف از

۱. دهلران در آیینۀ هشت سال دفاع مقدس، صص ۱۷۱ - ۱۶۲

این عملیات، ضربه زدن به تجهیزات و نیروهای نظامی عراق بود.^۱ در عملیات محرم نیز، استقرار نیروهای رزمنده تا چیلات ادامه داشت. چیلات در جنوب غرب دهلران، منطقه مرزی و حدفاصل سپاه دوم و چهارم عراق بود. بنابر این نیروهای شناسایی برای اجرای عملیات بزرگی، در آبان ۱۳۶۱ برای شناسایی منطقه عازم چیلات و تنگه بیات شدند.^۲ عملیات محرم در منطقه موسیان و دهلران با هدف خارج کردن این مناطق از زیر آتش توپخانه دشمن در ۱۰ آبان ۱۳۶۱ انجام شد.^۳ سه ماه بعد از عملیات محرم، قرار بر این شد تا عملیات دیگری به نام عملیات والفجر مقدماتی، در منطقه فکه و چزابه، در منطقه وسیعی به اجرا در آید. برای طراحی عملیات، فرماندهان عملیات، بارها درباره عملیات در منطقه چیلات تشکیل جلسه دادند و برنامه‌های عملیات را بررسی کردند. به عنوان مثال، روز سه‌شنبه ۲۱ دی ۱۳۶۱ طی جلسه‌ای، شهید مجید بقایی، شهید حسن باقری، نبی رودکی و مرتضی قربانی

۱. تاریخ دفاع مقدس در استان ایلام، ص ۱۴۳

۲. روزنوشت؛ یادداشت‌های روزانه شهید حسن باقری، تدوین احمد دهقان، تهران،

مرکز نشر آثار شهید حسن باقری، چاپ اول، ۱۳۹۲، صص ۴۰۸-۴۰۵

۳. تاریخ بیست ساله پاسداری از انقلاب اسلامی در غرب کشور، ص ۲۹۴

در مورد شناسایی چیلات برای عملیات صحبت و اطلاعات به دست آمده، رد و بدل شد. فرماندهان از مانور شناسایی چیلات اعلام رضایت کردند و دستور رفع کمبود امکانات داده شد. با جدی شدن عملیات در این منطقه، گاهی فرماندهان شخصاً به شناسایی این منطقه می‌آمدند. در ۲۹ دی ۱۳۶۱ نیز محسن رضایی فرمانده وقت سپاه، به همراه چند تن از فرماندهان، جهت بررسی اوضاع به چیلات رفتند.^۱ اما با نزدیکتر شدن زمان عملیات، فرماندهان درباره منطقه عملیات تجدیدنظر کردند و چیلات از طرح عملیات والفجر مقدماتی حذف شد.^۲

۱. روزنوشت؛ یادداشت‌های روزانه شهید حسن باقری، صص ۴۴۵-۴۳۸

۲. کارنامه توصیفی عملیات هشت سال دفاع مقدس، علی سمیعی، تهران، نسل کوثر، ۱۳۸۲، ص ۱۵۸

۴۶ فصل چهارم

در چنگوله ارتفاعاتی وجود دارد که به علت دارا بودن موقعیت مناسب، در طول جنگ همواره مورد توجه بوده است. در میان این ارتفاعات، ارتفاعی به نام تپه ۲۳۰، به خاطر تسلط بر کل منطقه عمومی چنگوله حائز اهمیت است و خاطرات زیادی از تسلط دشمن بر این تپه و آزادسازی آن، توسط رزمندگان به یاد مانده است:

«رزمندگان لشکر، خصوصاً بسیجی‌ها، تپه ۲۳۰ در منطقه عمومی چنگوله را خوب می‌شناسند. چه بسیار بودند دلاوران خطه ایلام که در مصاف با دشمنان اسلام، روی این ارتفاع به شهادت رسیدند. تک‌تیراندازهای حرفه‌ای دشمن، به دلیل

نزدیکی به حد خطوط دفاعی ما، مجال سر بلند کردن از کانال و سنگرها را به کسی نمی دادند.

در فرماندهی قرارگاه لشکر، تصمیم بر این شده بود تا در این نقطه، ضربه‌ای ناگهانی به دشمن وارد شود؛ به نحوی که روحیه آنان تضعیف گردد. مأموریت اجرای این کار به بنده و محسن کریمی داده شد. ما طرح نفوذ به داخل سنگرهای نگهبانی عراقی‌ها را تنظیم کردیم. نیروهای اطلاعات عملیات و گردان، با مجموعه‌ای در دو دسته، آمادگی پشتیبانی از این حرکت نفوذی را داشتند.

با عبور از موانع دشمن، وارد سنگری شدیم که هنوز کار نگهبانی آن شروع نشده بود. دو نفر بودیم. تا ساعت ۹ شب منتظر پست نگهبانی ماندیم. ساعت ۹ با فرماندهی تماسی گرفتیم و گفتیم که کسی برای نگهبانی به این سنگر نمی‌آید. دستور دادند تا ساعت ۹/۵ آن جا باشیم. بعد از چند دقیقه، سر و صدای جمعی که از سنگرهای استراحت به سوی این سنگر می‌آمدند، بلند شد.

هفت نفر بودند. آنان به درِ سنگری که ما در آن کمین کرده بودیم، رسیدند. وقتی ما را دیدند، چنان شوکه شدند که انگار

آن‌ها را برق گرفت. همزمان با بستن دو رگبار به طرف آنان، هر هفت نفر نقش زمین شدند. نیروهای سنگر استراحت، به دلیل درگیری و تیراندازی همیشگی نیروهای عراقی و ما، به فکر وقوع چنین حادثه‌ای نیفتادند و عکس‌العملی هم از خود نشان ندادند. آنان تا روز بعد و ساعت ده صبح، متوجه این قضیه نشدند. نیروهای ما از خط دفاعی خود، لاشه عراقی‌ها را می‌دیدند.

به دلیل وحشت پدید آمده از این اقدام، عراقی‌ها دو روز تمام، ارتفاع ۲۳۰ را زیر آتش مستمر خود قرار دادند؛ درست مانند آتش تهیه قبل از عملیات. بعد از مدتی، مجدداً به سراغ شناسایی همین سنگر رفتیم که ببینیم آیا شب‌هنگام، نگهبان دارد یا نه. به محض نزدیک شدن، متوجه خالی بودن سنگر و وجود اعلامیه‌هایی شدیم که روی آن‌ها نوشته شده بود: ما انتقام شهیدان‌مان را خواهیم گرفت!«^۱

سیدماشاءالله رحیمی نیز خاطره دیگری از تپه ۲۳۰ چنگوله بازگو کرده است:

«روی ارتفاعات ۲۳۰، بعضی‌ها طوری استقرار پیدا کرده‌اند

۱. هلتی، صص ۱۴-۱۳

که توان هر حرکتی را از بچه‌ها گرفته‌اند. این هوای سرد و بارانی اسفندماه هم سخت کلافه‌مان کرده است. باید هر طوری هست، کار را یکسره کنیم. من یکی مطمئنم با همین چند نفر نیروی عشایری، این مدت بدجوری موی دماغ ارتش عراق شده‌ایم. هنوز درگیری روستای چنگوله و آن تلفات جانانه‌ای که بچه‌ها ازشان گرفتند، سخت آزارشان می‌دهد. برای همین است که روی ارتفاعات ۲۳۰ استقرار پیدا کرده‌اند و هر جنبنده‌ای تکان می‌خورد، ناکارش می‌کنند. اما کور خوانده‌اند.

قرار است در منطقه دهلران عملیات شود. این را طی نامه‌ای که همین پنج روز پیش از قرارگاه عملیاتی به من ابلاغ کرده‌اند، بازگو نموده‌اند. مأموریت داریم چند عملیات محدود در منطقه راه بیندازیم. باید پایگاه‌های عراق را در مناطق شهابیه، بکساییه خزینه، آزاد خان کشته، تقی مرده و ارتفاعات ۲۳۰ مورد حمله غافل‌گیرانه قرار دهیم. باید هر طوری شده، دشمن را همین جا مشغول کنیم تا عملیات اصلی در منطقه دهلران انجام گیرد.

کار اصلی پایگاه ما فقط شناسایی، مین‌گذاری و جنگ‌های

نامنظم است. این همان چیزی است که با روحیهٔ عشایری ایل شوهان کاملاً سازگار است...

به آسمان نگاه می‌کنم. ابری سیاه و ضخیم، بیشتر آسمان را پوشانده و تنها گوشه‌ای از آن نمایان است. از دو روز پیش که باران باریده، تمام سطح زمین لغزنده است. بیست و سوم اسفندماه، در این گونه مواقع همه‌اش یا باران است یا زوزهٔ سرمای باد که آدم را کلافه می‌کند. باید یادداشت کنم که در این تاریخ (۲۳ اسفند ۱۳۶۰) وقتی که باد در میان دره‌ها زوزه می‌کشد، یا از فراز ارتفاعات وزیدن می‌گیرد، چگونه تن آدمی شروع به لرزش می‌کند و دندان‌ها روی هم تاب نمی‌آورند.

بچه‌ها مشغول بار زدن وسایل روی قاطر‌ها هستند. شاید کسی باور نکند که در عصر مدرن، در حالی که دو نیروی مقابل هم، که یکی اغلب ترابری نیروهایش با حیواناتی نظیر قاطر صورت می‌گیرد و دیگری با نهایت قدرت همه چیزش ماشینی و مکانیزه و پیشرفته است، چطور در برابر هم می‌جنگند. اما این چیزی است که واقعیت دارد و درست در نقطه‌ای که من در آن قرار گرفته‌ام (منطقهٔ چنگوله) تدارکات پایگاه هفتم بیشتر با قاطر انجام می‌گیرد و از ماشین خبری

نیست. حمل این وسایل هم به منظور تک علیه پایگاه‌های
بعثی‌ها، با هم‌مین قاطرها در دل شب انجام می‌گیرد.

نقشه را از دیروز آماده کرده‌ام و همهٔ وسایل برای انجام
عملیات آماده شده‌اند. قرار است که اول آر.پی.جی‌زن‌ها وارد
عمل شوند. قرارمان وعده‌گاه اصلی بود. جایی که شبیه یک غار
بود و حدود چهار کیلومتر با پایگاه بعثی‌ها که روی ارتفاعات
آزاد خان کشته قرار داشت، فاصله‌اش بود.

زیر برودت و سرمای هوا، از مقر بیرون می‌زنیم. هوا واقعاً
سرد است، اما چاره‌ای جز تحمل کردن این سختی و مشقت
نیست. همه‌اش به این فکر می‌کنم که اگر به ناگاه باران بگیرد،
معلوم نیست چه بر سرمان می‌آید. در این مواقع، جز توکل
چه کاری از آدم ساخته است؟ اما عجیب این جاست که در زیر
این بوران و باد، دو نفر دارند با هم جر و بحث می‌کنند. آن هم
بر سر این که کدام یک جلوتر از بقیه باشند.

آن قدر غرق در فکر این عملیاتم که نمی‌دانم کی و چطور
به نقطهٔ موردنظر رسیدیم. به نزدیکی پایگاه که می‌رسیم،
خیمه‌انداز را آماده می‌کنند. دو گروه می‌شویم. یکی به
فرماندهی من که به سوی ارتفاعات حرکت می‌کنیم و یک
گروه کنار خیمه‌انداز می‌ماند که هدایت آتش قبضه را به

عهده گیرد.

راه می‌رویم؛ با حالتی تند و سریع. طوری که پس از چهل و هفت دقیقه، خود را به کنار پایگاه اول بعثی‌هایمان رسانیم. آن روبه‌رو هستند.

همین که نیروها سنگر می‌گیرند، به آر.پی.جی‌ها اشاره می‌کنم که آماده باشند. دو سنگر نگهبانی که جلوتر از بقیه سنگرها قرار گرفته‌اند و یکی‌شان سنگر تیربارچی و آن یکی هم سنگر موشک‌انداز بعثی‌هاست، نشانه می‌گیرند. فرمان آتش می‌دهم و گلوله‌های آر.پی.جی شلیک می‌شوند. در یک آن، صدای انفجار و آتش و دود به هوا بلند می‌شود. برای یک لحظه، آدم احساس می‌کند که به ناگاه در دل شب خورشید طلوع می‌کند و دوباره خاموش می‌شود.

صدای دو انفجار بزرگ، سکوت تیره شب را درهم می‌شکند. حالا نوبت تیربارچی است. بعد سلاح‌های سبک. چه آتش‌بازی جانانه‌ای راه افتاده.

بعثی‌ها با تمام وجود مقاومت می‌کنند. با هر سلاحی که در اختیار دارند، منطقه را زیر آتش می‌گیرند. چه بزن بزن جانانه‌ای...»^۱

۱. گزاره‌های تا ابد، صص ۴۹-۵۱

۵ فصل پنجم

در زمستان ۱۳۶۲، طراحی برای انجام یکی از گسترده‌ترین عملیات در دوران دفاع مقدس در هور صورت گرفت. بر این اساس، قرار بود نیروهای خودی با عبور از هورالهویزه، به قسمت‌های وسیعی از خاک عراق دست پیدا کنند. به همین دلیل، نیروی زیادی برای عملیات آماده شده بود.

برای فریب ارتش عراق، فرماندهان در بهمن ۱۳۶۲، اجرای چند عملیات محدود را برنامه‌ریزی کردند. در این عملیات‌ها، قرار بود نیروها از چند محور وارد عمل شوند تا در تمرکز و تجمع ارتش عراق اختلال ایجاد کنند. برای دور کردن ذهن دشمن از عملیات خیبر، دو عملیات به نام‌های والفجر ۵ در چنگوله و والفجر ۶ در چیلان طراحی شد.^۱

۱. جنگ عراق و ایران، عبدالحلیم ابوغزاله، ترجمه نادر نوروز شاد، جلد ۲، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۸۰، صص ۱۵۸-۱۵۷.

برای این که مناطق و ارتفاعاتی از چنگوله که در اختیار ارتش عراق بود، آزاد شود، تصمیم برای انجام عملیات در این منطقه گرفته شد.^۱ حمید حسام رزمنده‌ای بود که در عملیات والفجر ۵ حضور داشته است. او می گوید:

«پشت پادگان ابوذر، بعد از نماز مغرب و عشاء، آقای همدانی^۲ که فرمانده تیپ بود، برای بچه‌ها صحبت کرد. ایشان در آن سخنرانی، خود را جامانده شهدا معرفی کرد و تلویحاً اعلام کرد که عملیات نزدیک است. بعد صادق آهنگران آمد و برای اولین بار نوحه «ای لشکر صاحب زمان، آماده باش» را آن جا خواند.

-
۱. کارنامه توصیفی عملیات هشت سال دفاع مقدس، ص ۱۹۸
 ۲. حسین همدانی در سال ۱۳۲۹ در آبادان به دنیا آمد. در کودکی به همراه خانواده به همدان مهاجرت کردند. در سال ۱۳۵۸ به سپاه پیوست. با توجه به همجواری استان همدان و کردستان، با شروع درگیری‌های غرب کشور به این منطقه رفت. با شروع جنگ تحمیلی، به همراه یک اکیپ ۱۰ نفره به جبهه سرپل ذهاب و گیلان غرب رفت. در سال ۱۳۶۱ فرمانده سپاه همدان شد و سپس به ترتیب فرماندهی لشکر ۳۲ انصارالحسین و لشکر ۱۶ قدس را بر عهده گرفت. وی تا پایان جنگ تحمیلی در سمت قائم مقام قرارگاه قدس در جبهه‌ها حضور داشت. پس از دوران دفاع مقدس، وی مسؤولیت‌هایی چون فرمانده قرارگاه نجف اشرف و فرمانده لشکر ۴ بعثت، رئیس ستاد نیروی زمینی سپاه پاسداران، جانشین فرمانده نیروی مقاومت بسیج سپاه، مشاور عالی فرمانده کل سپاه پاسداران و... را به عهده داشته است. وی در مهرماه ۱۳۹۴ در حومه شهر حلب سوریه به شهادت رسید.

روزهای پایانی بهمن ۶۲ را می‌گذرانیدیم که دستور حرکت تیپ صادر شد. مقصد جنگوله بود؛ منطقه‌ای حدفاصل مهران و دهلران که با مرز فقط هفت هشت کیلومتر فاصله داشت. همهٔ ماجرا از این قرار بود که عملیات خیبر در جزایر مجنون در شُرُف اجرا بود که البته عملیات اصلی محسوب می‌شد. عملیاتی که ما در آستانهٔ انجامش بودیم که بعداً به عملیات والفجر ۵ معروف شد، در واقع یک عملیات ایذایی و فریب بود تا قبل از انجام عملیات خیبر، بتواند بخش بزرگی از یگان‌های نظامی عراق را به جبهه‌های میانی بکشانند. به جز این، با شروع عملیات خیبر، دشمن می‌توانست از طریق جادهٔ آسفالت زرباطیه - بدره - طیب، واحدهای زرهی‌اش را به سمت منطقهٔ عملیاتی جنوب روانه کند. عملیات والفجر ۵ در پی آن بود که این جاده را، که تنها راه مواصلاتی آسفالت محسوب می‌شد، ناامن کند تا نیروهای عراقی مستقر در جزایر مجنون پشتیبانی نشوند. برای این کار باید ارتفاعات مشرف بر جاده تصرف می‌شد.^۱

۱. سهم من از چشمان او؛ خاطرات حمید حسام، تدوین مصطفی رحیمی، تهران،

سورهٔ مهر، چاپ اول، ۱۳۹۱، صص ۲۳۵ - ۲۲۷

تاریخ آغاز عملیات در ساعت ۲۴ شب ۲۷ بهمن ۱۳۶۲ تعیین شد که تا ۳۰ بهمن ۱۳۶۲ ادامه داشت. در این عملیات، یگان‌های سپاه پاسداران و ارتش جمهوری اسلامی با فرماندهی قرارگاه خاتم‌الانبیاء (ص) حضور داشتند. این عملیات در دو مرحله به اجرا گذاشته شد. بنابر این، شناسایی منطقه برای انجام عملیات آغاز شد. همچنین یکی از موضوعات در این زمان، اتمام مأموریت نیروهای بسیجی بود. آن‌ها از مدت‌ها قبل در منطقه حضور داشتند.

«شنیده بود که عده‌ای هوای شهر زده به سرشان. بلند شد و ایستاد مقابل جمع. کیپ تا کیپ توی سولهٔ اطلاعات عملیات آدم نشسته بود.

- بچه‌ها، حتماً می‌دانید که حکم اموال و اجناس وقفی چیه؟ می‌دانید که یک قرآن، یک مهر، یک کتاب، یک سجاده که وقف مسجد یا حسینیه باشد، باید آن قدر آن جا بماند که یا لاشه‌اش را بیرون ببرند یا اصلاً گم بشود و... من و شما وقف جبهه هستیم. نائب امام زمان هم واقف ماست. باید تا آخر عمر این جا بمانیم؛ یا میان این بیابان‌ها گم بشویم و یا...

صورت‌ها از اشک خیس شد. شده بود مجلس روضهٔ امام

حسین (ع). دیگر کسی لام تا کام از برگشتن به زندگی و شهر حرفی نزد.

جلسه توجیهی برای شروع شناسایی توی روستای جنگوله تمام شد. همه را که توجیه کرد، از محل جلسه زد بیرون و رفت پشت دیوار. من هم کنجکاو ام گل کرده بود، تعقیبش کردم. دیدم با خودش حرف می‌زند، نهیب می‌زند، کلنجار می‌رود و دعوا می‌کند. صمیمیت با او، به من جسارت داد تا بپرسم: «علی‌آقا، چیزی شده؟»

اولش طفره رفت و جواب نداد. صم بکم نشسته بود و صورتش را میان دستانش پنهان کرد. دوباره اصرار کردم. با پافشاری من جواب داد: «گاهی آدم فکر می‌کند کسی شده، شیطان هم همین را می‌خواهد. توی جلسه، شیطان داشت قلقلکم می‌داد! باید مراقبت کنیم؛ الهی لا تکلنی الی نفسی طرفه عیناً ابدا»^۱

گروه‌های اطلاعات عملیات در خفا وارد منطقه عملیات شدند و به شناسایی مناطق عملیاتی جنگوله پرداختند.

۱. <http://www.khadem-shohada.ir>

«چیت‌سازان^۱ فرماندهی خوبی انجام داد. آن‌ها در همان هفته اول موفق شدند خطوط دشمن را کاملاً شناسایی کنند و به مرور در مواضع دشمن نفوذ نمایند و حتی به پشت مواضع دشمن نیز دسترسی پیدا کنند. آن‌ها توانستند مسیرهای خوبی پیدا کنند تا بتوانیم ابتدا همه گردان‌های تیپ را به پشت مواضع دشمن نفوذ دهیم و سپس عملیات را از پشت مواضع دشمن آغاز کنیم. این مسأله در موفقیت عملیات خیلی مؤثر افتاد.

پس از مرحله شناسایی، جلسات نقد و بررسی عملیات

۱. علی چیت‌سازان، در سال ۱۳۴۱ در همدان متولد شد. وارد بسیج شد و در پادگان آموزشی قدس همدان آموزش‌های نظامی را گذراند و در مدت کوتاهی به عنوان فرمانده نیروهای آموزشی انتخاب شد. با شروع جنگ تحمیلی، با تشکیل و قبول فرماندهی گردان انصارالحسین و به عهده گرفتن مسئولیت آموزش جنگ‌های کوهستانی در این گردان، به منطقه عملیاتی رفت. با تشکیل لشکر انصارالحسین به عنوان فرمانده اطلاعات عملیات این یگان برگزیده شد. در عملیات‌های والفجر ۲، والفجر ۵، والفجر ۸ و... شرکت کرد و چند بار مجروح شد. در عملیات‌های کربلای ۴ و ۵ نیز به عنوان فرمانده محور عملیاتی لشکر انصارالحسین رشادت‌ها از خود به یادگار گذاشت. وی در آذر ۱۳۶۶ در حین انجام یک مأموریت گشت و شناسایی به شهادت رسید. قبل از او برادر دیگرش به شهادت رسیده بود. بنگرید به:

<http://www.ghatreh.com>

برگزار شد و مأموریت گردان‌ها در عملیات والفجر ۵ مشخص گردید. به دلیل وسعت منطقه عملیاتی، آن را به دو محور تقسیم کرده و رزمنده حسن ترک مسؤول محور راست (کوه تونل) و رزمنده سعید اسلامیان مسؤولیت محور چپ (پیزولی و تقی مرده) را بر عهده گرفتند.

چون تحرکات رزمنده‌ها در منطقه زیاد شده بود، بیم لو رفتن عملیات فرماندهان را نگران کرده بود. بنابر این، تصمیم گرفته شد برای پنهان ماندن تحرکات نیروها از دید دشمن، کانالی حفر شود و نیروهای گردان نیز مسؤولیت حفر کانال را بر عهده گرفتند و به اتمام رساندند.

در روز ورود نیروها به منطقه، برای آماده شدن برای انجام عملیات، در اتفاقی کم‌سابقه، هوا ابری شد و غبار غلیظی سراسر منطقه را پوشاند؛ به طوری که چشم بیش از دویست سیصد متری را نمی‌دید. بنابر این گردان‌ها بدون نگرانی و دغدغه، از جاده اصلی مهران - دهلران وارد منطقه جنگوله شدند و در محل‌های مختلف استقرار پیدا کردند.

با نزدیک شدن به زمان شروع عملیات، گردان‌ها بر اساس زمان‌بندی، به سوی اهداف حرکت کردند؛ ولی در مسیر خود

به کمین‌هایی برخورد کردند که عراقی‌ها در فاصله زمانی شناسایی تا آغاز عملیات و حرکت گردان، در منطقه تدارک دیده بودند. این کمین‌ها در حرکت گردان تا حدی وقفه ایجاد کرد. چیزی نمانده بود که عملیات لو برود.

آقای مستجیری، فرمانده گردان، چاره‌ای اندیشید. چند نفر را به سمت راست کمین فرستاد و به آن‌ها گفت: «سر و صدا بکنید تا آن‌ها متوجه شما شوند، مشغول‌شان کنید تا ما از سمت چپ به پای هدف برسیم.»

آن‌ها هم سر و صدا در آوردند. احتمالاً یکی دو تا هم تیر زدند. بعد از این که نیروهای عراقی در سنگر کمین متوجه سر و صداها شدند، مستجیری به بقیه نیروها گفت: «همه وجعلنا^۱ بخوانید و آرام و بی‌صدا در ستون حرکت کنید.»

بله، نیروها یک‌دل و از عمق وجود آیه را خواندند و با آرامش و توکلی خالص و از فاصله ده دوازده متری چشمان کمین عبور کردند و دشمن با چشمانی باز، هفتصد متر ستون

۱. آیه «وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ» (برابرشان دیواری کشیدیم و در پشت سرشان دیواری و بر چشمانشان نیز پرده‌ای افکندیم تا نتوانند دید.) که در دوران دفاع مقدس و در مواقع حساس برای پنهان ماندن از دید دشمن، قرائت می‌شد.

انسانی را ندید و گردان به لطف حق، پشت مواضع دشمن آرام گرفت. بعد از عبور ستون، آن چند نفر سنگر کمین را مهار کردند.^۱

در همان ساعات اولیه عملیات، درگیری سخت و نبرد بی‌امانی درگرفت. ارتش عراق مواضع ایذایی زیادی مثل میادین مین بر سر راه رزمندگان اسلام تعبیه کرده بود. نیروها بعد از عبور از این میادین و مواضع، در همان ساعات اولیه، مناطق پیزولی، آزاد خان کشته و تنگه جنگوله را از دست دشمن آزاد کردند و بر جاده بدره - طیب که متعلق به کشور عراق بود، مسلط شدند.^۲

روز ۲۷ بهمن ۱۳۶۲، با پخش خبر پیروزی رزمندگان اسلام در جبهه جنگوله، جبهه‌ها لبریز از شور و شوق شد. بلافاصله مرحله دوم عملیات آغاز شد. حاج‌محسن صادقی، از این شب چنین گفته است:

«دومین شب از عملیات والفجر ۵ است. بچه‌ها لحظه‌ای چشم بر هم ننهادند. خواب به چشم‌ها سوزن می‌زند و تخم

۱. ده متری چشمان کمین، صص ۳۵۷ - ۳۴۱

۲. تاریخ بیست ساله پاسداری از انقلاب اسلامی در غرب کشور، ص ۳۱۵

چشم‌ها را داغ می‌نهد. هوا گرم و خفه است. حتی نسیمی ملایم نمی‌وزد. گروه‌های شناسایی، در دو نوبت تا عمق میدان عملیات را کاویده‌اند و تا تله‌های منور دشمن پیش رفته‌اند. همه جا مثل کف دست شناسایی شده است. بنه جابه‌جا شده. خودروها هم شتاب‌زده به نظر می‌رسند. برای ادامهٔ عملیات و رسیدن به پیروزی بی‌صبری می‌کنیم و لحظه به لحظه آرایشی تازه می‌گیریم.

از اذان مغرب مدتی گذشته است. هوا رو به تاریکی و ظلمت است. از آن شب‌هایی است که انگار همه جا را در قیر فرو برده‌اند. برادرها دسته دسته و به نوبت نماز می‌خوانند و جای خودشان را با بقیه عوض می‌کنند. دسته‌ای که یدالله دهقانی در آن است، به نماز ایستاده‌اند.

اضطراب و دلشوره، لب‌ها را به هم دوخته است. ناگهان گلوله‌های ثاقب در هوا رها می‌شود. همه جا مثل روز روشن شده است. موقعیت ما به خوبی پیداست و بچه‌ها در معرض دید دشمن قرار دارند. دسته‌های آماده، زمین گیر می‌شوند. دست به ماشه حالت می‌گیرند و منتظر نمی‌مانند. فقط در چند لحظه، آرایش برادران منظم‌تر می‌شود و شکل کامل

پیدامی کند.

دشمن با مقدمه شروع کرده است و ما بی مقدمه جواب می دهیم. آتش پشتیبانی هم نفس با ما باریدن گرفته است و چیزی نمی گذرد که چند باریکه از میان میدان های طولانی که همچون جاده ای از مقابل ما به دو سو ادامه یافته است و مین ها را در مقابل چشم هایمان چون فرشی نامرئی گستره است، گشوده می شود. برادران به ستون یک و با فاصله ای کوتاه، در حالت هجوم، از آن ها عبور می کنند و پس از گذشتن از موانع بسیار دیگر، خطوط دفاعی دشمن را تسخیر می کنند. صدای عبور گلوله ها که گاه هوای نزدیک مان را می بُرد و پیش می رود، جنگ تن به تن را خبر داده است. دیگر فاصله ای با تک تیراندازان دشمن نداریم و ناچار باید دست نگه داریم و عقب رانده شویم. اما می مانیم و چند ساعتی را که تا سحرگاه باقی است، در سنگرهای کوچکی که در کمترین فاصله کنده ایم، منتظر می مانیم.

با خاموش شدن گلوله های منور و پایان یافتن تبادل آتش سنگین، شب مجال خودنمایی می یابد. آرامشی مرموز در تمام فضای میدان جایگزین می شود و در این سکوت هول انگیز،

می‌توان از حال برادرانی که به شهادت رسیده‌اند، باخبر شد. عده‌ای شهید شده‌اند و یدالله دهقانی یکی از آن‌هاست که غرق در خون و خاموش، با من سخن می‌گوید.^۱

در این عملیات، نقش آر.پی.جی‌زن‌ها برجسته بود: «عراقی‌ها مدام پاتک می‌زدند. در این میان، کار آر.پی.جی‌زن‌های محرم از تیپ ۱۱ حضرت امیر (ع) دیدنی بود. سرگرم دفع پاتک بودیم که فرمانده را دیدم که جلوتر از خاکریز، تمام‌قد ایستاده و تانک عراقی را نشانه می‌رود. بچه‌ها این صحنه زیبا را نظاره می‌کردند. تانک عراقی آماده شلیک بود. فرمانده نیز بُرجک تانک را نشانه رفته بود. موشک آر.پی.جی‌رها شد. دو گلوله، همزمان از روبه‌روی هم گذشتند. یکی تانک را به آتش کشید و دیگری سینه آر.پی.جی‌زن را شکافت. گرد و غبار که فرو نشست، بالای سر فرمانده حاضر شدیم. شهید علیرضا بازدار، در حالی که لب‌خندی بر لب‌هایش می‌درخشید، جاودانه شد.^۲

۱. شمشرهای چوبین؛ بر اساس خاطرات حاج محسن صادقی، محمدرضا اصلانی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۴، صص ۲۳ - ۲۰.
 ۲. جاودانه‌ها؛ مجموعه خاطرات رزمندگان، تهران، سازمان انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸، صص ۱۹۷ - ۱۸۲.

نقش دیده‌بان‌ها نیز در عملیات والفجر ۵ دیدنی و تأثیرگذار بود: «دوربین را گرفتیم و منطقه عملیاتی را برانداز کردم. آن‌جا یک سری ارتفاع بود که البته ارتفاعات مرزی محسوب می‌شدند. ارتفاع عباس عظیم در منتهی‌الیه سمت راست ما، حد عملیات تیپ نبی اکرم (ص) بود. ارتفاع سمت چپ آن، تونل نام داشت که محور تیپ انصارالحسین از آن‌جا شروع می‌شد. سمت چپ تونل، ارتفاع پیزولی بود و پاسگاه شهابی عراق و باز در سمت چپ آن‌ها، رودخانه تقی‌مرده و رودخانه دارالشلاق قرار داشت.

آن شب قرار بود تیپ‌های انصارالحسین، امیرالمؤمنین (ع) و نبی اکرم (ص) برای تصرف ارتفاعات عباس عظیم، تونل، پیزولی و رودخانه تقی‌مرده به دشمن حمله کنند.

بیست و هفتم بهمن ۶۲ بود و هوا سرد. سکوت تمام کوهستان را پر کرده بود و فقط صدای خش‌خش بیسیم بود که هر از گاهی به گوش می‌رسید؛ و البته پیچ فرماندهان. ساعت ۱۲ نیمه شب بود که بیسیم‌ها شروع عملیات را اعلام کردند. در یک لحظه، آتش تمام فضای منطقه را گرفت. صدای شلیک پی‌درپی موشک‌های آر‌پی‌جی و تق‌تق مداوم

تیربارها از یک طرف و فریادهای الله اکبری که در پیچ و خم ارتفاعات می‌پیچید از طرف دیگر، عراقی‌ها را غافل گیر کرده بود. همزمان توپخانه‌های دورزن ما هم عقبه دشمن را زیر آتش گرفت. اما ما باید صبر می‌کردیم که وضعیت درگیری مشخص شود، بعد روی مواضع عراقی‌ها آتش می‌ریختیم.

یک ساعت بعد، اولین آتش‌مان را روی شهرک‌های آل یاسین و بکسایه که پشت جاده آسفالت قرار داشتند، هدایت کردیم. این دو شهرک، در واقع مناطق پشتیبان دشمن بودند. نیروهای ما همان شب ارتفاعات مورد نظر را با کمترین تلفات تصرف کردند. ساعت ده صبح بود که اولین ستون تانک‌های عراقی وارد جاده شدند. دو تانک در جلو حرکت می‌کرد و سه چهار تانک هم با فاصله، پشت سر آن‌ها.

پشت دوربین دیدم که تانک‌ها از سمت ارتفاع تونل به حد آتش من نزدیک می‌شوند. با این که دیده‌بان‌های عباس عظیم و تونل آتش زیادی روی جاده می‌ریختند، اما تانک‌هایی که آسیب ببینند، از حد آن‌ها عبور کردند و وارد حد آتش پیزولی شدند. من هم که از قبل ثبت تیر کرده بودم، از توپ‌های ۱۰۵ و مینی کاتیوشا تقاضای آتش کردم. آتش به موقع و دقیق،

روی جاده را پوشاند. دود باروت و آتش انفجار و گرد و خاک اطراف ستون زرهی را گرفت. چند لحظه بعد، لاشه سه تانک سوخته، در جلوی ستون به چشم می خورد.

روز دوم، در حالی که همه حواسم به سمت راست و ارتفاع تونل بود، به طور اتفاقی دوربین را چرخاندم و نگاهی به سمت چپ انداختم. دیدم از سمت شیار رودخانه دارالشلاق، یک عراقی به سرعت از جاده عبور کرد و به طرف ارتفاع پیزولی آمد. لحظه‌ای بعد، دومین عراقی هم از جاده گذشت. بعد سومی و بعد چهارمی و این ماجرا تا عبور یک گروهان پیاده ادامه پیدا کرد. عراقی‌ها توی روز روشن و به صورت ستونی و پشت سر هم، وارد شیار شدند و شروع کردند به پیشروی. پیدا بود که حفظ امنیت جاده برایشان خیلی مهم است. آن‌ها قصد داشتند ارتفاع پیزولی را تصرف کنند که هم جاده را تأمین کرده باشند و هم بتوانند از طریق آن ارتفاعات دیگر را تهدید کنند.

خوشبختانه من قبلاً محدوده بین جاده آسفالت و ارتفاع پیزولی را ثبت تیر کرده بودم؛ به این دلیل که بتوانم از پاتک‌های احتمالی دشمن جلوگیری کنم. به سیداصغر صائمین که بیسیم

دستش بود، گفتم اعلام آتش کند. مشخصات هدف ثبت شده را داد و بعد از چند لحظه، دوازده گلوله ۱۰۷ زوزه‌کشان از ارتفاع عبور کرد و درست در محل استقرار گروهان عراقی پایین آمد. هنوز گرد و خاک اولی خوابیده بود که دومی را تقاضا کردم. گلوله‌ها باز رفت همان جا که باید می‌رفت. حدود صد نفر از آن‌ها کشته و مجروح شدند. عده کمی سالم مانده بودند که به سرعت زخمی‌هایشان را برداشتند و فرار کردند.^۱ در این عملیات، دشمن هم ساکت نشست و در پی این پیروزی، شش بار دست به پاتک‌های ناموفق زد. در مرحله دوم عملیات والفجر ۵ که در ساعت ۳:۴۰ مورخه ۲۸ بهمن ۱۳۶۲ آغاز شد، مناطق دیگری از خاک ایران و عراق آزاد شد و نیروهای ایرانی در ۳۵ کیلومتری بزرگراه بغداد - بصره استقرار یافتند. در مجموع دو مرحله عملیات، منطقه‌ای به گستردگی ۱۱۰ کیلومتر مربع آزاد شد.

□ در طول جنگ تحمیلی، شهدای نوجوان فراوانی وجود داشتند. «علی جرایه» نوجوانی است که در مهر ۱۳۵۰ در

۱. سهم من از چشمان او، صص ۲۴۳ - ۲۳۳

سراب باغ آبادان در استان ایلام متولد شد و اول اسفند ۱۳۶۲ در جریان عملیات والفجر ۵ در منطقه عملیاتی جنگوله به شهادت رسید.^۱ وی با حدود ۱۲ سال سن، به عنوان کم سن و سال ترین شهید دوران دفاع مقدس شناخته می شود.

شهید جرایه تحصیلات خود را تا اول راهنمایی ادامه داد و در این مدت به عنوان یکی از دانش آموزان ممتاز شناخته شد. با وجود خردسالی، فکر دفاع از آب و خاک کشورش و اسلام چنان وی را به خود مشغول کرده بود که درس و بحث و مشق و مدرسه را رها کرد و رهسپار میدان دفاع و مبارزه با متجاوزان بعثی شد. شهید جرایه به پشت جبهه و کارهای تدارکاتی و خدماتی دل نبست و عازم خط مقدم جنگ شد. وی در کسوت رزمنده بسیجی و خردسال ترین دانش آموز کشور به گردان ۵۰۵ محرم تیپ ۱۱ حضرت امیرالمؤمنین (ع) سپاه پاسداران پیوست و با وجود سن و سال کم و جثه نحیف، مردانه علیه بعثی ها جنگید. کوچک ترین شهید دوران دفاع مقدس، پس از نبردی دلیرانه و نابرابر، سرانجام در یکم اسفند ۱۳۶۲ در عملیات والفجر ۵ در منطقه عملیاتی جنگوله

از ناحیه سر مورد اصابت ترکش گلوله خمپاره قرار گرفت و در ۱۲ سالگی به درجه رفیع شهادت نائل آمد و نام زیبای خود را به عنوان کم سن و سال ترین شهید دوران هشت سال دفاع مقدس به ثبت رساند.^۱

فصل ششم

بعد از انجام عملیات والفجر یک که در محور دهلران - موسیان - فکه به اجرا درآمد، اعتقاد کارشناسان بر این بود که دیگر در منطقه جنوبی استان ایلام، برای پیشرفت نیروهای خودی، هیچ راهکار نظامی وجود ندارد و بهتر است این منطقه در حالت پدافندی به سر برد. ولی بعد از طراحی عملیات خیبر در جنوب، برای فریب دشمن و انجام موفقیت آمیز این عملیات، تدابیری لازم بود.^۱ فرماندهان، دو عملیات فریب را تدارک دیدند که یکی از آن‌ها در منطقه چیلات به اجرا درآمد.

۱. تاریخ دفاع مقدس در استان ایلام، صص ۱۶۴ - ۱۶۳

یک روز پس از عملیات والفجر ۵ در چنگوله، عملیات والفجر ۶ با رمز «یازها (س)» در منطقه عمومی چیلات به اجرا در آمد. این عملیات در ۲ اسفند ۱۳۶۲ آغاز شد و در ۶ اسفند ۱۳۶۲، پس از چهار روز به پایان رسید. اجرای این عملیات برعهده سپاه پاسداران بود.

عملیات از ساعت ۲۳:۳۰ دوم اسفند، از دو محور بستان و چیلات به اجرا در آمد. بستان در شرق شهر العماره عراق واقع شده است.^۱

در آغاز عملیات، نیروهای خودی به استعداد ۸ گردان، به منظور تصرف مواضع مستحکم و دست نخورده دشمن، با عبور از رودخانه چیلات وارد عمل شدند و پس از در هم شکستن خطوط دفاعی دشمن به عمق مواضع عراقی‌ها نفوذ کردند و منطقه‌ای به وسعت ۵۰ کیلومتر را به تصرف خود درآوردند. ارتش عراق با پاتک‌های پیاپی مانع پیشروی رزمندگان اسلام شد و عملیات متوقف گردید، ولی در نهایت مناطقی که به دست رزمندگان افتاد، شامل جاده تدارکاتی در منطقه چیلات (طیب - علی غربی) و دو ارتفاع مشرف به شهر علی غربی عراق بود.^۲

۱. تاریخ بیست ساله پاسداری از انقلاب اسلامی در غرب کشور، ص ۳۱۵

۲. تاریخ دفاع مقدس در استان ایلام، صص ۱۶۴ - ۱۶۳

«نمی‌دانم ضربِ تیر بود یا عکس‌العمل طبیعی من که از روبه‌رو به زمین افتادم. به ما آموزش داده بودند که در چنین هنگامی، گفتن الله‌اکبر و یا فاطمه زهرا (س) و یا علی (ع) و اذکار و خواندن قرآن ثواب دارد و کارساز است و روحیهٔ خودمان را هم قوی می‌کند. بچه‌ها دورم جمع شدند و با تکه‌ای نوار معبر، سعی کردند سفت، بالاتر از محل تیر خوردگی را ببندند. هیچ امدادگری نداشتیم و اصلاً کسی نمی‌دانست چه باید بکند.

از یک پایم به شدت خون می‌رفت. نفهمیدم ترکش بود یا تیر یا چیز دیگر. اوایل اصلاً درد نداشتم و مشکلی نبود، ولی بعد کم‌کم درد گرفت. البته برایم قابل تحمل بود. اصلاً نمی‌دانستیم تکلیف چیست: برگردیم یا بمانیم. منتظر آمبولانس باشیم و یا...

در این هنگام، یکی دیگر زخمی شد. شدت زخمش طوری بود که خونابه جلوی راه تنفس وی را گرفته بود. خرناس می‌کشید و تقریباً دست و پا نمی‌زد. گویا داشت شهید می‌شد. البته آشنا نبود و نمی‌شناختمش. یکی از وصیت‌های بسیجیان

این بود که برادران، اگر شهید شدید، آن دنیا شفاعت ما را بکنید؛ چون برایمان یقین بود که شهید سر حوض کوثر در کنار ائمه است.

آن فردی که زخمی شده بود، داشت شهید می شد. ناگاه یکی از همان تویوتاها که با لودر و بلدوزر پشت سرمان بود، نزدیک ما شد. بچه ها گفتند که بگوییم مجروحین را ببرند عقب. گفتند و او قبول کرد و به سختی روی جاده دور زد. حجم آتش خیلی زیاد بود. دشمن هر چه در توان داشت، از آر.پی.جی و خمپاره به کار گرفته بود که ماشین ها و لودرها را بزند.

به هر حال، مجروح و شاید هم شهید را انداختند پشت وانت. به من گفتند تو هم برو، دیگر فایده ای ندارد. من زیر بار حرف آن ها نرفتم و گفتم: «نه، من توان پیشروی دارم.» ولی گفتند مدت دیگری که بگذرد، تو جا می مانی و قدرتت را از دست می دهی.

من امید داشتم که تا صبح، ایرانی ها تمام منطقه را فتح کنند و من آن جا باشم. با اصرار بچه ها، سوار ماشین شدم. به کمک بچه ها، جلوی ماشین نشستم؛ یک تویوتا وانت صفر

کیلومتر که گویا تازه از زرورق در آمده بود. با نشستن من، تمام صندلی غرق خون شد. بسیار ناراحت بودم که ماشین بیت‌المال خونی شده. به راننده گفتم: «بهتر است بروم عقب، کنار همان شهید یا مجروح بنشینم.»

او گفت: «مهم نیست، اصل این است که شما را به عقب برسانم.» موقعی که در مسیر باریکه راه بر می‌گشتیم، فهمیدم عمق فاجعه چقدر است. تعداد زیادی ماشین آلات روی جاده، تقریباً با عرض دو تا سه لودر، به صورت نامنظم گیر کرده بودند. بعضی‌ها هم هول شده بودند و در محیط باتلاقی گرفتار شده بودند. خیلی از ماشین آلات راننده نداشتند. حجم آتش خمپاره‌ها، روی ماشین آلات، بیشتر از آن جلو بود که ما بودیم. بعضی از ماشین‌ها هدف قرار گرفته بودند و همان باریکه‌راه را به طور نامنظم اشغال کرده بودند. بالاخره با مصیبت، خودرو ما رد شد.

خمپاره مثل سوزن چرخ خیاطی جاده را می‌دوخت و با فواصل نزدیک ما زمین می‌خورد، ولی خودرو ما هدف واقع نشد. بالاخره ما برگشتیم و از خط نقطه‌رهایی هم آمدیم عقب. در منطقه خط خودی که از آن جا رها شده بودیم، یک

شلوغی عجیبی بود. هنوز هوا روشن نشده بود، ولی معلوم بود که وقت نماز است. از آن جا مرا انداختند داخل یک آمبولانس. البته چند مجروح شدیدتر هم پشت آمبولانس بودند. منطقه بسیار شلوغ بود. هر کس به یک طرف می‌رفت. خمپاره‌ها هم بسیار به زمین می‌خوردند. فرصتی برای نماز صبح نبود. آمبولانس آژیر کشان از میان زوزه خمپاره‌ها از منطقه دور شد. چند کیلومتر دورتر شدیم و به بهداری تیپ قمر بنی‌هاشم (ع) از لشکر ۷ رسیدیم. آن جا ما را پایین آوردند. مرا روی تخت خواباندند و بلافاصله باقیچی یک پاچه شلوارم را از بالای محل زخم بردند و زخم را شستشو دادند و پانسمان کردند. کم‌کم احساس خستگی شدید و بی‌حسی می‌کردم. پس از رسیدگی اولیه، مجروحین را که وضعیت آن‌ها به من شبیه بود، داخل یک اتوبوس کردند. اتوبوس صندلی نداشت و کف آن فقط تشک ابری چیده بودند. به ما گفتند بخواهید تا بیمارستان اهواز، من هم روی یک تشک ابری خوابیدم. دقایقی نگذشت که به خوابی عمیق فرو رفتم.

در اهواز بودیم و مقابل بیمارستان شهید چمران. مردم زیادی جلوی بیمارستان جمع شده بودند. بعضی‌ها به کمک

مجروحین می‌آمدند. صدای رادیو را شنیدم که راه به راه مارش نظامی را قطع می‌کرد و می‌گفت: شنوندگان عزیز توجه فرمایید... رزمندگان غیور ما شب گذشته در عملیات والفجر ۶ با رمز «یاالله یاالله یاالله» در منطقه چزابه و چیلات به دشمن بعثی یورش آوردند و تعداد زیادی از آنها را کشته و مجروح و اسیر کردند. عملیات هم‌اکنون هم ادامه دارد و آخرین سنگرهای دشمن در حال سقوط است.^۱

در خاطرات یکی دیگر از رزمندگان آمده است:

«در سال ۶۲ که عملیات والفجر ۶ در چیلات انجام می‌شد، تعدادی در محاصره قرار می‌گیرند و تعدادی هم مجروح و شهید یا اسیر می‌شوند. یکی از عشایر محل به نام کربلایی عباس نظری، مدتی بعد که یگان‌های نظامی منطقه عملیاتی را ترک می‌کنند، این دامدار غیور، یکی از مجروحان را به سختی به سیاه‌چادر خود منتقل می‌کند و پس از خوراندن شیر گرم گوسفند و سایر مایعات گرم، او را از مرگ حتمی نجات می‌دهد. سپس عناصر سپاه دهلران را مطلع می‌کند تا او را به مراکز درمانی منتقل کنند.

^۱ <http://www.memorial.blogfa.com>

این رزمنده حسین دهقان نام داشت که در طول مدتی که در منطقه تنها و مجروح مانده بود، با خوردن آب باران و علف‌های سبز، خود را زنده نگه داشته بود. کربلایی عباس، با استفاده از آب و شیر گرم، لباس‌های حسین دهقان را که به علت خونریزی به بدنش چسبیده بود، از پوستش جدا کرده و بر زخم‌های وی مرهم گذاشته بود.

کربلایی عباس با اسلحه‌ای که از سپاه تحویل گرفته بود، از مرزها حراست می‌کرد و در ضمن سه فرزندش را هم به جبهه‌ها اعزام کرده بود.^۱

عملیات والفجر ۶ گرچه در میان عملیات بزرگ دوران دفاع مقدس، عملیات محدود محسوب می‌شود و از آن فقط به عنوان عملیات فریب و ایزایی نام برده می‌شود، اما به مانند دیگر صفحات درخشان جنگ تحمیلی، شاهد تکرار لحظات ناب و تکان دهنده‌ای بوده است.

«محمدابراهیم ۱۷ سال داشت و بسیار خوش‌سیمما و زیباروی بود. شهادت از چهره معصومانه‌اش می‌بارید. چشم‌هایی آبی‌رنگ، موهای طلایی و محاسنی نرم و زیبا داشت؛ مظلوم

۱. دهلران در آیینۀ هشت سال دفاع مقدس، ص ۱۶۴

و کم حرف بود. حیف می شد اگر چنین دسته گلی به شهادت نمی رسید و روی زمین می ماند. شهادت برازنده وجود نازنین محمدابراهیم بود و خدا نخواست پیکر چنین آلاله ای به خانه برگردد. مادرش را چشم انتظار گذاشت؛ چرا که خاک آسمانی چیلات عاشق چنین پیکری شده بود.

خاک پاک چیلات، محمدابراهیم های لشکر ۲۵ کربلا را در دل خود مخفی کرده است. عملیات والفجر ۶، عملیاتی که با رمز «یازها (س)» در منطقه عمومی چیلات آغاز شده بود، بیش از ۳۵۰ شهید از لشکر ۲۵ کربلا در این عملیات مأوا گرفتند و بسیاری از آن ها در دل این خاک، مخفی و گمنام ماندند. هنگامی که خبر شهادت و مفقودالجسد شدن محمدابراهیم را به مادرش دادند، او فقط یک جمله گفت: «به برادرش محمدحسین بگویند اگر پیکر محمدابراهیم را پیدا کرد، بیاورد، و گرنه خودش بیاید تا دلم آرام گیرد.»

ولی محمدحسین سخت احساس شرمندگی می کرد و تاب دیدن روی مادر را نداشت. چندی نگذشت که محمدحسین با ماشین آمد. صدای ماشین، مادر را متوجه آمدنش کرد. بلافاصله از روی تاقچه قاب عکس محمدابراهیم را برداشت،

بوسید و به طرف در حیا شتافت. با دیدن قامت رعنا محمدحسین، اشک دور چشمانش حلقه زد، او را در آغوش کشید، بوسید و گفت: «ننه جان، خوش آمدی. فدای آن قد و قامت رعنایت شوم. عکس محمدابراهیم را از دستم بگیر. تو محمدابراهیم را برایم نیاوردی، ولی من او را برایت آوردم. او را با افتخار تقدیم خدا کردم و همین قدر که محمدحسینم سالم است، خدا را شکر می کنم. اگر پیکر پسرم نیامده، فدای گمنامی و غربت مادر رزمندگان، حضرت فاطمه زهرا (س).»

از محمدحسین درباره شهادت برادرش و این که چرا او مفقود ماند، پرسیدند که در جواب گفت: در حین عملیات مظلوم والفجر ۶، بعد از تصرف جاده آسفalte مسیر شهرهای علی غربی - علی شرقی عراق و پاسگاه چیلان، عراقی ها پاتک سنگینی را علیه نیروهای ما شروع کردند. پس از شروع پاتک و پیشروی عراقی ها، نیروهای ما از هم جدا شدند و همدیگر را گم کردند. مرشدی از نیروهای واحد اطلاعات عملیات، در تکاپوی پیدا کردن محمدابراهیم بود که دید رزمنده ای در جوار تخته سنگی در کنار جاده آسفalte، به حالت دَمَر بر زمین افتاده است. سینه خیز به سوی او رفت. دید که آن

رزمنده شبیه محمدابراهیم است و چون لباس پلنگی به تن داشت، مطمئن شد که خود او است. تکانش داد و چند مرتبه او را صدا زد، ولی محمدابراهیم جوابی نداد. تنها کاری که محمدابراهیم کرد، سه بار کف دستش را به خون پشت سرش کشید و روی دست مرشدی مالید. چون قدرت تکلم نداشت، با اشاره به مرشدی فهماند که برود.

در آن هجمه وسیع آتش و درگیری، مرشدی محمدابراهیم را روی دوش خود گذاشت و مسافتی او را با خود به عقب آورد، اما آتش دشمن آن قدر سنگین بود که نتوانست پیکر محمدابراهیم را به خط دوم بیاورد. او را در پشت تپه‌ای که ما به آن جا مشرف بودیم، قرار داد و از طریق بیسیم، موضوع را به من گفت. از من خواست تا اجازه بدهم از نیروها کمک گرفته و محمدابراهیم را به عقب بیاورد.

از او پرسیدم: «اگر محمدابراهیم را به عقب بیاوری، تکلیف سایر زخمی‌ها و شهدا چه می‌شود؟»

گفت: «امکان آوردن بقیه نیست.»

گفتم: «یا همه زخمی‌ها و شهدا، یا هیچ کدام.»

برایم فرق نمی‌کرد؛ آن‌هایی که روی زمین افتاده بودند،

همه برادرم بودند و همه برایم مثل محمدابراهیم بودند. دلم نیامد بچه‌های مردم مفقودالجسد بمانند و تنها برادر مرا به عقب بیاورند. از طرفی هم در آن وضعیت بحرانی، نمی‌خواستم جان نیروهای دیگر را به خطر بیندازم. بنابر این از آوردن پیکرش گذشتم و به ادامهٔ عملیات پرداختم.^۱

با آغاز عملیات خیبر در منطقهٔ هورالهویزه و هورالعظیم، عملیات دو روزه والفجر ۶ به اتمام رسید. از نکات قابل توجه در این عملیات، رعایت مسایل ایمنی و حفاظتی به بهترین نحو بود؛ به طوری که حتی نیروهای خودی هم از آن اطلاعی نداشتند.

«در عملیات والفجر ۶، در منطقهٔ چیلان، گردان مسلم‌بن‌عقیل (ع) تحت فرماندهی ذبیح‌الله عالی پیشقراول عملیات بود. آن‌ها از خطوط مقدم عبور کردند تا این که در پاسگاه چیلان، در خاک عراق به محاصرهٔ نیروهای دشمن در آمدند و در ۳ اسفند ۱۳۶۲ شهید [عالی] توسط بیسیم، در حال صحبت کردن با فرماندهی قرارگاه در عقبه بود. انگار به او سفارش می‌کردند که مواظب خود باش و وی می‌گفت:

«من و شهادت؟!»

عالی پس از نبرد دلیرانه ۳ اسفند ۱۳۶۲، به همراه گروهی از نیروهایش به شهادت رسید. جالب این جاست که آخرین کلمه شهید که پشت بیسیم گفت، این بود: «حسین حسین شعار ماست...»

همین که گفت: «حسین حسین شعار ماست، شهادت افتخار...»

ناگهان ترکش خمپاره حنجره‌اش را پاره کرد و سرش را از تنش جدا نمود و به شهادت رسید. به علت شرایط سخت عملیات و عقب‌نشینی سریع نیروهای خودی، جنازه او در خاک عراق باقی ماند. سرانجام در سال ۱۳۷۲ پیکر شهید ذبیح‌الله عالی توسط گروه‌های تفحص در منطقه عملیاتی چیلات کشف و پس از تشییع، در گلزار شهدای کردکلا به خاک سپرده شد.^۱

سال‌ها پس از پایان جنگ تحمیلی و در منطقه چیلات، هنگام تفحص پیکر پاک شهدا، یکی از نادرترین وقایع تاریخ تفحص به وقوع پیوست و پیکر پاک دو شهید پیدا شد که

۱. <http://www.mashreghnews.ir>

بعداً مشخص شد آن‌ها پدر و پسر هستند که در عملیات والفجر ۶ در پاتک دشمن مقاومت کردند. پسر شهید می‌شود و پدر، او را در بغل می‌گیرد و خود نیز به شهادت می‌رسد.^۱

سردار سید محمد باقرزاده، مسئول کمیته تفحص شهدا درباره چگونگی کشف پیکرهای مطهر شهیدان اسماعیل زاده - یک ساعت قبل از سال تحویل ۸۹ در معراج شهدای اهواز - روایت می‌کند: «طی عملیات تفحص در منطقه چیلان، پیکر دو شهید پیدا شد. یکی از این شهدا نشسته بود و با لباس و تجهیزات کامل، به دیوار تکیه داده بود. لباس زمستانی هم تنش بود. شهید دیگر لای پتو پیچیده شده بود. معلوم بود که این درازکش مجروح شده است. اما سر شهید دوم، بر روی دامن این شهید بود؛ یعنی شهید نشسته، سر آن شهید دوم را به دامن گرفته بود.

خب، پلاک داشتند. پلاک‌ها را دیدیم که به صورت پشت سر هم است: ۵۵۵ و ۵۵۶. فهمیدیم که آن‌ها با هم پلاک گرفته‌اند. معمولاً این‌ها که با هم خیلی رفیق بودند، با هم می‌رفتند پلاک می‌گرفتند.

مراجعة کردیم و اسامی را در کامپیوتر دیدیم. دیدیم آن شهیدی که نشسته، پدر است و آن شهیدی که درازکش است، پسر است. پدری، سر پسر را به دامن گرفته بود. شهید سیدابراهیم اسماعیل زاده پدر و سیدحسین اسماعیل زاده پسر است، اهل روستای باقر تنگه بابل سر.^۱

۱. پایگاه اینترنتی پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس <http://www.dssrc.ir>

فصل هفتم

جبهه‌های چنگوله و چیلات، مدت زیادی در آرامش به سر برد. در این دوره، نیروهای خودی در پشت خاکریزها و تپه‌ها، به پدافند مشغول بودند.

«زمانی که گردان مأموریت پدافندی در منطقه چنگوله را عهده‌دار شد، گروهان ما در یکی از نواحی تلفات‌گیر آن خط، پدافند کرد. برای جلوگیری از تلفات، در مقر گروهان، یک خاکریز - که سنگر را محصور می‌کرد - ایجاد کردیم تا عصرها، ترکش به حداقل برسد.

یک روز غروب، در حالی که رزمندگان کنار هم جمع شده و محفل گرمی تشکیل داده بودند، یکی از برادران بسیجی

برای گرفتن برگه مرخصی نزد من آمد. ضمن موافقت با آن، برادر بیگی را که منشی گروهان بود، برای صدور برگه به داخل سنگر فرستادم. پس از چند لحظه، بقیه هم به دنبال وی حرکت کردیم. با ورود به سنگر، صدای شلیک چند گلوله خمپاره پشت سر هم به گوش رسید. لحظاتی بعد، تمام گلوله‌ها دقیقاً به همان نقطه‌ای اصابت کرد که ما نشسته بودیم. در واقع، اگر لطف خدا و آمدن آن بسیجی نبود، تمام آن افراد که کادر گروهان بودند، به شهادت می‌رسیدند.^۱

از نکات جالب دیگر در طول جنگ تحمیلی، این بود که ارتش بعث برای ضربه زدن به نیروهای ایرانی که عملیات ایزدایی انجام می‌دادند، گروهی را تشکیل داده بود، به نام «فرسان» یا «گوش برها». ارتش عراق این نیروها را در مناطقی به کار می‌گرفت که نیروهای خودی کم‌ترین نیرو را در آن جا داشتند و این منطقه مرزی از رودخانه میمه تا چنگوله را شامل می‌شد.

همین امر موجب شده بود که ایران و عراق فعالیت چریکی را در این محدوده، بیش از هر جای دیگر از مناطق جنگی

۱. هلتی، ص ۲۳

استان ایلام فعال کنند. گروهک گوش برها برای آن که مدرکی دال بر انجام مأموریت موفقیت آمیز در خاک ایران را به ارتش عراق، برای گرفتن جایزه تحویل دهند، مبادرت به بریدن گوش افرادی که به شهادت می‌رساندند، می‌کردند.^۱

نیروهای ایرانی نیز برای مقابله با گروه فرسان، گروه ویژه‌ای تشکیل دادند که از زبده‌ترین نیروهای رزمنده بودند و آن‌ها را به تعقیب و از پای درآوردن گروه فرسان فرستادند.

بیشتر اعضای گروه فرسان را کردهای وابسته به رژیم بعث تشکیل می‌دادند که پاداش آن‌ها برای به شهادت رساندن هر رزمنده، پنجاه هزار دینار عراق بود.

«به دستور فرمانده لشکر (محمد کرمی) و سایر اعضای فرماندهی، یک گروه از بهترین افراد گردان‌ها تشکیل شد. کار این گروه، تعقیب گوش برها و از بین بردن آنان بود. پانزدهم مرداد ۱۳۶۳ بود که علی بسطامی از اطلاعات عملیات لشکر به مقر گردان آمد. قرار بود به شناسایی منطقه آزاد خان کشته برویم. گروه فرسان وحشت عجیبی در منطقه ایجاد کرده بود. کسی به درستی اطلاعی از سازماندهی و چگونگی کار و برنامه‌شان نداشت.

۱. دهلران در آئینه هشت سال دفاع مقدس، صص ۱۸۹ - ۱۸۸

مدتی بود که در برابر این گروه، به دستور فرمانده لشکر ۱۱ امیرالمؤمنین (ع) و فرمانده عملیات لشکر، گروه ویژه‌ای تحت عنوان «گروه ضربت» تشکیل شد که کارش تعقیب و از بین بردن اعضای گروه فرسان بود.

هوای داغ مردادماه و آن دشتهای سوزان مهران و جنگوله، بدجوری آدم را کلافه می‌کرد. اما در پوشش همین گرما و هوای دم کرده، گوش‌برها از خط عبور می‌کردند و می‌آمدند پشت سر نیروهای خودی و آن‌جا کمین می‌کردند. سیزدهم یا چهاردهم بهمن‌ماه ۱۳۶۴ بود که از آن حادثه‌ای که واهمه داشتیم، آخرش اتفاق افتاد. بچه‌های گروه ویژه کمین خوردند. به دام گوش‌برها افتادند و یازده نفرشان پریپر شدند. بعد از این، مصمم شدیم تا آن‌ها را از بین ببریم. با این‌که خیلی از آن‌ها را نابود کردیم، اما گروه فرسان تا پایان جنگ تحمیلی همچنان به فعالیت خود ادامه داد.^۱

□ پس از عملیات بدر در زمستان ۱۳۶۳ و در مدت آماده‌سازی عملیات والفجر ۸ که قرار بود در زمستان ۱۳۶۴ در

۱. گزاره‌های تا ابد، صص ۱۰۷ - ۹۳

جبهه جنوب به اجرا درآید، ضرورت داشت جبهه‌ها همچنان فعال نگاه داشته شوند و دشمن به حال خود رها نگردد. بر این اساس، طی این مدت، عملیات محدود در سرتاسر مناطق عملیاتی طراحی شد. به همین منظور، در منطقه چنگوله عملیاتی به صورت محدود و ایذایی به نام عاشورای ۲ طراحی شد. تاریخ عملیات ۲۴ مرداد ۱۳۶۴ و با رمز «یا مهدی ادرکنی» بود.^۱

در محور چنگوله، چند تپه و ارتفاع از جمله ارتفاع ۱۴۵، ۱۵۰ و تپه‌ای معروف به دوقلو به عنوان هدف عملیات اعلام شد و لشکر ۱۷ علی بن ابیطالب (ع) و تیپ زرهی ۷۲ محرم (هر دواز سپاه) مأموریت یافتند تا این اهداف را تصرف کنند. ۲ نیروهای رزمنده عملیات یک روزه عاشورای ۲ را با هدف انهدام نیروهای عراقی مستقر در منطقه آغاز کردند. رزمندگان در این عملیات، بعد از عبور از میادین مین و مواضع ایذایی عراق، ضمن خساراتی که بر دشمن وارد آوردند، تپه دوقلو و ارتفاع ۱۴۵ را تصرف کردند. اهمیت آزادسازی این مناطق در

۱. کارنامه توصیفی عملیات هشت سال دفاع مقدس، ص ۲۴۸

۲. پایگاه اینترنتی پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس <http://www.dsrc.ir>

این بود که ارتش عراق با ایجاد پایگاه‌های شنود و سنگرهای کمین، تحرکات و نقل و انتقال نیروهای رزمنده را زیر نظر داشت. این منطقه برای ارتش عراق به حدی ارزشمند بود که آن را «عیون القادسیه» نامیده بود و تیپ ۱۱۴ پیاده خود را برای حفاظت از این دو تپه در آن مستقر کرده بود که با همت رزمندگان آزاد شد. ارتش عراق بعد از این شکست، دست به یک پاتک زد که با تلاش رزمندگان اسلام به نتیجه نرسید و ناکام ماند.^۱

«سیدابوالفضل شیخ‌زاده ۱۷ ساله از روستای سراجیه قم بود. روح بزرگش در کالبد بدن کوچکش جا نمی‌گرفت و آماده‌اوج گرفتن بود. در همان نوجوانی، عازم جبهه جنوب شد. یک بار در عملیات بدر زخمی شد. پزشکی عملش کرد. خوب نشده بود که دوباره اعزام شد. آرام نداشت؛ به شب‌های عملیات که می‌رسید، اشک می‌ریخت و مادرش زهرا (س) را صدا می‌زد. سیدابوالفضل در وصیت‌نامه‌اش نیز شهادت را این‌گونه آرزو می‌کند: «الهی، ثواب شهیدان در راحت را به ما عنایت فرما. از

۱. تاریخ بیست ساله پاسداری از انقلاب اسلامی در غرب کشور، ص ۳۲۸

خدا می‌خواهم شمع باشم و نور دهم و نمونه‌ای از مبارزه کلمه حق و مقاومت در مقابل ظلم و باطل باشم.»

سفره غذای رزمندگان که پهن می‌شد، سقا می‌شد و آب دست آنان می‌داد. در وصایایش نیز نوشته است: «پدر و مادرم، فرزندان به راه خطایی نرفته، بلکه راه و مقصد اصلی او مقصد الله است. امیدوارم که این فرزند حقیر خود را حلال کنید که من با این همه زحمت در جلوی خدا روسیاه نباشم. مرا یک موقع تنهایی یک‌جا دفن نکنید، بلکه مرا در جمع شهدای جنگ تحمیلی دفن کنید و به یاد من سقاخانه‌ای بر مزارم بسازید که مردم از آب آن استفاده کنند.»

سرانجام عملیات عاشورای ۲ فرا رسید. شب عملیات، بچه‌سیدها را دور خودش جمع کرد و شال سبزی را که همیشه همراه داشت، نشان داد و گفت: «ای فرزندان رسول‌الله، فردا به عملیات خواهیم رفت و امکان فیض شهادت را خواهیم داشت. بپایید شال سبزی که نشان سادات است، با خود داشته باشیم.»

سیدابوالفضل شیخ‌زاده سراجی، روز پنج‌شنبه به دنیا آمد و روز پنج‌شنبه نیز به فیض شهادت نایل آمد. اما در آن زمان

پیکرش بازنگشت و تشییع نمادینی برای شهید برگزار و در گلزار علی بن جعفر (ع) دفن شد.

سال‌ها بعد، پیکر شهید همراه با پلاک، در منطقه چنگوله شناسایی و بعد از تشییع در تهران، به قم منتقل شد و در گلزار شهدای علی بن جعفر (ع) در کنار سایر همزمانش به خاک سپرده شد.^۱

عملیات چنگوله، نام عملیات دیگری است که در ۱۰ مرداد ۱۳۶۵ در منطقه باقسای (بکسایه) عراق و در محدوده چنگوله انجام شد. تیپ ۱۱۴ حضرت امیرالمؤمنین (ع) با رمز «یازهرا (س)» این عملیاتی را انجام داد. این عملیات چندان بزرگ نبود و تنها خساراتی بر ارتش عراق وارد آورد.

در ۸ آذر نیز یک عملیات تک‌ایذایی در جنوب چنگوله و در محور مهران انجام شد. این عملیات با سازمان رزم و فرماندهی سپاه به اجرا درآمد. هدف، ضربه زدن به مواضع و نیروهای نظامی دشمن بود.^۲

۱. <http://www.mashregnews.ir>

۲. تاریخ دفاع مقدس در ایلام، صص ۱۷۰ - ۱۶۸

فصل هفتم

پس از این که ایران در ۲۷ تیر ۱۳۶۷ پذیرش قطعنامه ۵۹۸ را اعلام کرد، ارتش عراق بار دیگر همانند روزهای آغازین جنگ تحمیلی، منطقه وسیعی از مناطق مرزی استان ایلام را مورد حمله قرار داد.

بر این اساس، تلاش عراق در استان ایلام از یکم مرداد، همزمان از ۴ محور اصلی شکل گرفت. محور اول، مندلی - سومار - تنگه کوشک - ایوان، محور دوم ترساق - میمک - صالح آباد - سهره کمربندی - ایلام، محور سوم زرباطیه - مهران - تنگه ترشابه و محور چهارم علی غربی - چیلالت - دهلران - تنگه تینه - زرین آباد به تصرف دشمن درآمد.

دشمن در محور چهارم، با هدف تصرف بخش‌های شمالی شهر دهلران و پیوستن به نیروهای دیگر محورهای عمل کننده، وارد عمل شد. این روند پس از شکستن خطوط پدافندی قوای خودی تا مدخل تنگه تینه ادامه یافت.^۱

در محور مهران، اگر چه طولانی‌ترین درگیری رخ داد، اما شدت چندانی نداشت. در این محور، پس از بسته شدن مسیر پیشروی دشمن، جنگ و گریزی آغاز شد که تا دو هفته ادامه داشت. سپس با پیوستن نیروهای تازه‌نفس که از محورهای دیگر آزاد شده بودند و هلی‌کوپترهای هوانیروز، خسارات سنگینی به نیروی دشمن وارد شد.

در محور دهلران نیز دشمن بعد از پیشروی اولیه، با صفوف نیروهای خودی و مردم دهلران و زرین‌آباد مواجه شد و حرکت پرشتابش متوقف گردید. در چنین وضعیتی، نیروهای خودی از چند طرف بر متجاوزان حمله کردند و با ایجاد شکاف در صفوف آنان، نیروهای مهاجم را پراکنده کردند. سپس با حملات سنگین، بعد از تجزیه صفوف و تحمل خسارات فراوان، اوضاع را خطرناک دیدند و از طریق کوره‌راه‌های سه‌گانه چیلات، نصریان و ابراهیم‌قتال به سمت مرز عقب‌نشینی کردند.

۱. اطلس راهنما ۳؛ ایلام در جنگ، ص ۱۲۰

بدین ترتیب تلاش دشمن بعد از چندین روز درگیری که با هدف تصرف بخش‌های مهم، به‌ویژه مرکز استان ایلام انجام گرفته بود، با شکست مواجه گردید و با حضور مردم و دلاوران لشکر ۱۱ امیرالمؤمنین (ع) و با یورش آنان به دشمن، مناطق و شهرهای اشغال شده، مجدداً آزاد گردید.^۱

سرانجام پس از برقراری آتش‌بس در مرداد ۱۳۶۷، نیروهای عراقی به پشت مرزهای بین‌المللی در جنوب دهلران بازگشتند؛ اما دهلران به خاطر سهولت گذر از مرز، همواره نقطهٔ رفت‌وآمد منافقین بود. عناصر این گروهک، برای تماس با ایادی خود در داخل کشور و یا ایجاد خرابکاری، بیشتر از مرزهای دهلران وارد خاک ایران می‌شدند.

به گفتهٔ اهالی دهلران، تا چند سال پس از پایان جنگ تحمیلی، روزی نبود که خبر رفتن منافقین بر روی مین و یا درگیری آنان با مرزبانان ارتش شنیده نشود که سرانجام با سقوط رژیم بعثی در عراق، این مشکل نیز مرتفع گردید و این منطقه از کشور نیز پس از سال‌ها مقاومت، آرام گرفت.^۲

۱. اطلس راهنما ۳؛ ایلام در جنگ، ص ۱۲۴

۲. دهلران، ص ۳۸

منابع

- استان ایلام، حسن زنده‌دل و دستیاران، تهران، نشر ایرانگردان، ۱۳۷۹
- اطلس راهنما ۳؛ ایلام در جنگ، امیر رزاق‌زاده، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۸۰
- اطلس مهران در جنگ، امیرحسین کیهان‌پناه، تهران، مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس سپاه پاسداران، چاپ اول، ۱۳۹۰
- ایلام و تمدن دیرینه آن، ایرج افشار سیستانی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲
- تاریخ بیست ساله پاسداری از انقلاب اسلامی در غرب کشور، مصطفی ایزدی، جواد استکی و مسعود یاران، تهران، دانشگاه امام حسین، مرکز مطالعات و تحقیقات توسعه امنیت پایدار، ۱۳۸۷
- تاریخ دفاع مقدس در استان ایلام، محمد صحرایی، تهران، فاطحان، ۱۳۸۹
- جاودانه‌ها؛ مجموعه خاطرات رزمندگان، تهران، سازمان انتشارات روزنامه جمهوری اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۸

جنگ عراق و ایران، عبدالحلیم ابوغزاله، ترجمه نادر نوروز شاد، جلد ۲، تهران، مرکز

مطالعات و تحقیقات جنگ سپاه، ۱۳۸۰

دهلران، گروه نویسندگان، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، چاپ

اول، ۱۳۸۵

دهلران در آیین هشت سال دفاع مقدس، مراد مرادی مقدم و قاسم نظری، ایلام،

انتشارات برگ آذین، چاپ اول، ۱۳۹۰

ده متری چشمان کمین؛ خاطرات سردار حاج جعفر مظاهری، به کوشش محسن

صیفی‌کار، تهران، بنیاد حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس، ۱۳۸۶

روزنوشت؛ یادداشت‌های روزانه شهید حسن باقری، تدوین احمد دهقان، تهران، مرکز

نشر آثار شهید حسن باقری، چاپ اول، ۱۳۹۲

سهم من از چشمان او؛ خاطرات حمید حسام، تدوین مصطفی رحیمی، تهران، سوره

مهر، چاپ اول، ۱۳۹۱

شمشیرهای چوبین؛ بر اساس خاطرات حاج محسن صادقی، محمدرضا اصلانی، تهران،

حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۴

کارنامه توصیفی عملیات هشت سال دفاع مقدس، علی سمیعی، تهران، نسل کوثر، ۱۳۸۲

گزاره‌های تا ابد؛ خاطرات سرهنگ پاسدار سید ماشاءالله رحیمی، محمدعلی قاسمی،

جلد اول، تهران، صریر، چاپ اول، ۱۳۸۵

مقدمه‌ای بر جغرافیای نظامی ایلام، جلد اول، سیدیحیی صفوی، تهران، سازمان

جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۷۸

هلتی؛ یادداشت‌های فرمانده شهید لشکر ۱۱ امیرالمؤمنین شهید مرتضی ساده میری،

تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲

پایگاه اینترنتی پژوهشگاه علوم و معارف دفاع مقدس <http://www.dssrc.ir>

<http://www.mehrnews.com>

<http://www.ghatreh.com>

<http://www.jamejamonline.ir>

<http://www.mashreghnews.ir>

<http://www.khadem-shohada.ir>

<http://www.memorial.blogfa.com>

<http://www.holydefenceilam.blogfa.com>

مصاحبه‌ها

مصاحبه نویسنده با حسین منتظری

مصاحبه نویسنده با محمدکریم لطفی





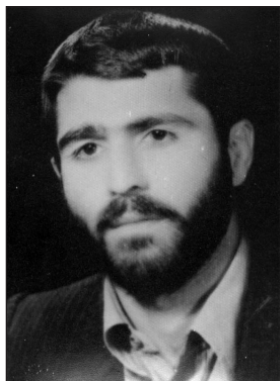
عملیات (منطقه چنگوله و چیلان)



رزمندگان (منطقه چنگوله و چیلان)



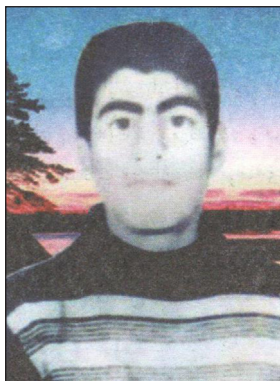
شهید مرتضی سادہ میری



شهید ذبیح الہ عالی



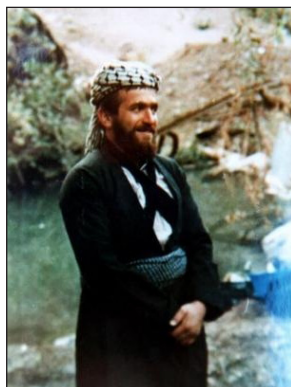
شہیدان سید ابراہیم و سید حسین اسماعیل زادہ



شهید علی جرابی



پیکر شهید سید ابوالفضل شیخزاده



شهید علی چیت سازان (فرمانده محور عملیاتی لشکر انصارالحسین (ع))

قطعه‌ای از آسمان

از مجموعه
کتاب‌های

یادمان جنوب	۱- اروند • ۲- آبادان • ۳- خرمشهر • ۴- شلمچه ۵- طلائیه • ۶- هویزه • ۷- بستان • ۸- سوسنگرد ۹- دهلاویه • ۱۰- شوش • ۱۱- اهواز • ۱۲- دزفول ۱۳- دوکوهه • ۱۴- فکه • ۱۵- دشت عباس • ۱۶- چزابه ۱۷- زید • ۱۸- جزیره مینو • ۱۹- ابوقریب و شرهانی ۲۰- جاده اهواز-خرمشهر • ۲۱- گلف (پایگاه منتظران شهادت) ۲۲- شرق کارون
یادمان‌های عرب و میانی	۱- دهلران • ۲- میمک • ۳- مهران • ۴- نفت شهر ۵- گیلانغرب • ۶- پادگان ابوذر • ۷- سرپل ذهاب ۸- قصر شیرین • ۹- تنگه مرصاد • ۱۰- کرمانشاه ۱۱- پاوه • ۱۲- سومار • ۱۳- چنگوله و چیلالت ۱۴- بازی دراز
یادمان‌های شمالغرب	۱- سنندج • ۲- مریوان • ۳- بانه • ۴- سردشت • ۵- مهاباد ۶- نوسود • ۷- بوالحسن • ۸- بلفت - دوپازا ۹- پیرانشهر • ۱۰- اشنویه